

و سکون لام بت یا تجانه نبی مط است در سال نهم از هجرت آورده بود چنانکه سابقا گذشته است
و بعضی گویند زبرد الخلیل طای برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرستاده بود و دیگر قلعی بنضم قان و فتح
لام که از قلع که موضع است ببادیه رسید و بوکذافی الموابی بنی المصراع قلعه شمریک نام مومنی در بادیه
وسین قلعی منسوب است دیگر قضیب بنم قان و کفر خاد و حبر و سکون تخانیه در آخر بادیه رسید
و در روضه الاحباب میگوید اول شمشیری که آن حضرت بر میان مبارک بست آن بود قضیه قطعی
قضیب فلانا ضرب باقضیب و هر درختی که دراز شد و فراخ شد شاخهای او ناخچه بریده شد از
شانه یابی او برای تیر یا گمان ساختن کذافی القاسوس و فی المصراع حسین قاضیب تیغ بران
و دیگر ذوالفقار تیغ خاک و کسر آن و آن شمشیر سینه بن الحجاج همی بود و در روز بدر سپردی عاصم
بن سینه داشت و بود در وسط آن مثل ققاز نظر یعنی مهر پای پشت سفارقت نمی کرد این سین را
از آن حضرت و بادی بود در هر جنگ و بود قبیده و خلع و ذوابه و علق مکررات و همه سازوی از
نقده و چون علی مرتضی عاصم بن سینه را گشت و شمشیر را به نظر آن حضرت صلی الله علیه وسلم آورد
آن سر و آنرا برای خود اختیار کرد و بعد از آن در غزوه اخزاب به علی بخشید و این شمشیری است
که در آن دو بیت و گفته اند لایحه الاعلی لاسین الا ذوالفقار کذا قال فی روضه الاحباب این
سین است در موابی مذکور و در روضه الاحباب گفته که شمشیری دیگر بود که از بدر هجرت
رسیده بود و می گویند گمان این فقیر این است که این قضیب یکی است و بعضی از اهل سیر
بمانند که قضیب و ذوالفقار یکی است انتی و اما ادراغ آن حضرت یکی سعدیه بنضم سین و سکون
عین و سعدیه بنضم سین و سعدیه بنضم صا و نیز گویند و دیگر قضیه نام داشت و این هر دو از سلمه
یهودی قبیاع باور رسیده بود و در موابی میگویند که سعدیه در مع داود علیه السلام بود که پوشید
او را وقتی که گشت جالوت را ذات الفضول بجا و ضا و معجمه نام داشت از جهت درازی و کشادگی
وی و آنرا سعد بن عباد و در عین قدوم آن بر یکدینیه برای او فرستاده بود و درین زره چهار حلقه
از نقره بود و از طرف سینه و دوازده جانب آنها و آن زره است که نزد ابو شحوم یهودی برسی صاع از جو
بود و چون آن حضرت وفات یافت هم پیش می درگرو بود و در روز احد این را و قضیه یکی با
دیگر پوشیده بود و در روز حنین و غیر نیز سعدیه و ذات الفضول هر دو را پوشیده بود و دیگر

ذات الحوائی و ترانام داشت از جهت آنرا و دیگر حرفت و وجه تسمیه بیان نکرده اند و نقل است
 که زره ذات الفضول را بعد از آن حضرت علی مرتضی رضی الله عنه تینا و شتر کا نگاه میداشت
 و در حروب می پوشید و گویند که در روز جمل آن زره در برداشت و بعضی از اهل سیر بر آنکه زره را
 علی السلام که روز قتل جابوت در برداشت نزد آن سرور علیه السلام بود و آنرا روحا میخوانند
 که نامی روضه الاحباب و در بعضی مواضع سعید بن قیس را در آن دیده اند و گفته اند و الله اعلم و این حضرت
 صلی الله علیه و سلم را دو خنجر بود یکی را موش و دیگری را ذوالبج می گفتند و مغر روزن منبر و خنجره تبا
 و خنجره تبارک کتابت یافته از زره که پوشیده میشود زیر کلاه یا زهری که تعلق میکند بدان
 و بعضی از اهل سیر آورده اند که آن حضرت را صلی الله علیه و سلم خودی نیز بود که عرب آنرا
 بیضه گویند و در روز احد و سر مبارک وی نشست و هیچ وی آمد که در دستش شریف خلید و
 در وی مبارکش خون آلوده شد و فرق کرده اند میان مغر و بیضه که مغر شبیه لطایفه است
 و بسا که آنرا جدیده بر منی فرود آمده بود و بیضه را طوی و بر طری اعلی تیزی بود و قریب نصف
 بیضه شمرغ و آنرا حلقها بود که گردن در وی بعضی از کتفین و سینه را بپوشد و اما سیر حضرت
 را سه سیر بود یکی را زقوق نام بود از زوق یعنی لغزیدن و جنبیدن و دیگر نشق یعنی کشادن
 و شکافتن و دیگر و فریبته نام کردن و بسیار کردن و آمده است که ویرا سیری دیگر بود که در آن
 تمثال کبش یا عقاب بود و بعد برای وی فرستاده بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 آن تمثال را در آن سیر کرده داشت دست مبارک بر آن نهاد و آن تمثال محو شد در روئی
 آنکه یک روز صبح برخاست و حق تعالی آن صورت را از آن سیر محو کرده بود و در روئی آن
 سیر بود که معلوم شد که این سیر یکی از آن سیر است که بنام مذکور شد یا دیگر است هر دو تمثال در
 دسترا علم اما نیز با آن حضرت چهار بود سه نیزه که آنرا از سلمه بود یعنی قیقل اختیار کرد
 یکی دیگر که کشوی نام بود مشتق از ثوی یعنی اقامت و متنی هم میگفتند از تنی یعنی دوستان
 و بعضی گویند که هر یک ازین دو نام نیزه است و دو دیگر سینه نگشته و حره داشت که آنرا بیضه
 میگفتند و دیگری که آنرا بیضه میگفتند و دیگری که آنرا خنجره معین و نون و زای مفتوحات فی طبع
 حره چوب دستی و بعضی تفسیر کرده اند بر معنی جمع او حراب کبیر عاروفی الحدیث و الحثه

۹۸

کانونا یلیسون بالحراب پس بیکم بود آن حضرت را که آنرا تبغه بر فتح نون و سکون باوقیع درختی
 که از وی کمان سازند از شاخهای وی تیر سازند تبغه بچوب از وی پس تبغه پاره باشد
 و عرب دیگر یقیامی گفتند ظاهر از چوب سفید رنگ بود و دیگر غره القرا زرمج و خار مان
 آن حضرت آنرا سید شتند برای نیره ساختن یا کلونخ استخار بر دیوار کنند و در ایام عیال
 نیز پیش وی صلی الله علیه و سلم می بردند و اما کمانها و آن حضرت ششش بود یکی بود و سه
 از سلاح نبی قتیقاع یکی را روحامی گفتند دیگر ابضا این دوازدهم که نام او سو خط است
 و دیگری از درخت شمع که می خوانند که آنها صفر اکثوم و نهکشت و زردیس گرفت او را قاصد
 سدا و وجبه بود که آنرا متصله میگفتند و کمری از او هم بود که حلقه نقره داشت و آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم خیمه بود که آنرا کن میگفتند یکسر کاف و تشدید نون ظاهر از این چهار
 قوم آنست که کن بنام آن بود و کن و کتان در اصل یعنی پوشش است و جمع وی اکنان
 و حق سبحانه در کتاب مجید منت بر خلق نهاده فرموده است و جعل لکم من الخیال اکنان
 او اکنه نیز جمع کن است قوله تعالی و جعلنا علی قلوبهم اکنه گفت وی ستره و اکنه فی نفس
 اسرته فهو کتون و کتابه تریوان را گویند و کانون آتش و آنرا گویند و ضمهای حضرت از وی
 می بردند از او هم نیز بود و حدیثی آمده که خیمه خردی بود که آن حضرت در وی نشسته بود پس عیال
 آمد و او را درون خیمه طلبید آن عیالی بطریق مزاح و مطالبه گفت تمامه خود در ایام ما رسول
 یعنی این خیمه چنان تنگ است که نمی خیزد در وی آن حضرت نیز مطالبه کرد و فرمود تمامه
 در او آن حضرت را ایوب و رایات بود یک رایت سیاه بود که عقاب نام داشت و دیگر رایت
 سفید بود و گاهی لوا از چادرها داشت زوجات مطهرات خویش عقدی نمود هر یک در دو باب
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا استر و شتر و دراز گوش و گو سفید متعدد و شکسته بود و نبات
 نشد که از بقر چیزه که نگاه داشته باشد از اسپان ده اسپان ذکر کرده و نامهای آن نوشته
 اول سکت سکت در اصل یعنی رفیق است آب است سکت اما سکتا صفت فاعلب ما سکت سکتوب
 سکتوبید و سکت بلفظ نسبت است مثل تامر و لابن و ما سکت نیز سکت گویند بر طریق و صفت
 مصدبه سبانه و سکت نام فرس آن حضرت نیز حجت جریان و سیلان است در رفتار

باین

باین

و فرس و سبب میگویند اسپ را که بود کثیر الخیزی و سریع لیسیر باشد مانند آب روان و قاصد
 میگوید سبب که اسپان آنکه سریع و دراع لیسیر باشد و نام اسپ آن حضرت است صلی الله علیه
 و سلم و آن اول فرسی است که مالک شد او را آن حضرت و خریدار ابد و قیه و بران جهاد کرد
 و نام آن اسپ است که اول در دست مالک فرس بود آن حضرت او را تغیر داد بسبب برین است
 مسابقت فرموده سابق شد و آن حضرت شادان و مسرور شد و بوی کبیت اعراض محفل طلق اینی
 و کبیت اسپ را گویند که رنگ او میان سیاهی و سرخی باشد و خالص نباشد هیچ یکی ازین دو
 رنگ و اگر غلبه سیاهی که در پیشانی وی سفیدی باشد زیاده از درم و غره بضم غین نام
 آن سفیدی است سگوند که رنگ او میان فرس اغرو اصل اعظم میگویند شریف کنایه از
 و در قاصد طلق سفیدی گفته و محفل که سی که جهاد دست و پای او سفید باشد تجمل سفیدی است
 و پای ستور و طلق همین بطیم ظاهر و لام و مطلق اینی نیز گویند تا آنکه پایهای سفید باشد و یک
 دست وی سفیدی نباشد و در معراج گفته در یک دست یا دو دست سفیدی نباشد و ابن الاثیر
 گفته که آن اسپ که سبب نام او بود او هم بود یعنی سیاه فرس او هم و تعبیر او هم و نافر و همای و در
 حدیث واقع شده است که خیر الخیل او هم و نیز آمده است علیکم کل کبیت اغرو محفل او هم
 اغرو محفل و فرق میان کبیت و اشقر آن گفته اند که بال و دم در کبیت سیاه بود و در اشقر سرخ
 در معراج گفته که شتر مرغ سفید اشقر است مندر اسپ خفش دوم آنرا که فرس دوم و سیاه شتر مرغ کبیت
 خوانند و دوم شتر مرغ بضم هم و سکون را وضع فوقانیه و کسر هم و زای در آخر ما خود است از خبر
 که نوعی از شتر که وزن او مستطعلن است سه بار و خلیل که راستا و مختصر این فن است آنرا
 شتر نیم یا ند که نصف بیت یا ملت و ازین قبیل است که آنچه واقع شده است در بعضی
 احادیث و تسمیه هست باین اسم جهت حسن مهیل او است و این اسپ است که آنرا از اعرابی
 که نام او سواد بن الحارث بن طالم است از بنی مره یا بنی تمیم خریدار بود و آن اعرابی بنکر شد
 و خریدار بن ثابت انصاری گوای داد و شهادت او نیز که دو شهادت شد و او را از او شهادت
 نام شد سوم که نام از که معوش بهدیه فرستاده بود و گویند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم این
 دو دست میدادست و در اکثر سفار بران سوار میگردنی القاصد نیز از شدت و اخصاف

۱۱۱۰

و الزام و الزام کتاب حسته که الصاق و الزام کرده می شود باب و علم اسپ است که اید اگر در وقت
 با بارید و اکثر نیز محتج الحکم فی المویب تشبیه کرده شد این اسم از جهت شدت نوازوی اجتهاد
 حلقه وی و نواز با شتی لطف گویای می پسید بطلوب از جهت مدحش وی در فاشیه حضرت صاحب
 نوشته الدرر استوار استن جل الزامی شدید انحصار و آن اسپ را از گرفتند از جهت آنکه
 اسپ محکم و سخت رفتار بود انتقی و از آنجه ذکر کرده شد معلوم شد که تشبیه او با زرار از قبیل
 بمسدر است چهارم بحیف بخار معلوم اید اگر در او را بر بیه بن ابی البراء و آن حضرت چند شتر عرض
 آن بر او و سخن پوشیدن بلحاظ تخاف جامه در خود چیدن بلحاظ بکسر چیزی که التیفات
 کرده شود بوی تشبیه کرده شد آن اسپ بلحیف از جهت سمن و کبروی گویا که بحیف میکنند
 زین را وی پیشد آنرا بدم خود از جهت درازی آن ضیل یعنی فاعل یقال یحفت از جل
 باللیحاف طرخته علیودر بعضی نسخ بحیف ضم لام و فتح تصحیح کرده شده است و ارجح فتح لام و سر
 حاست کذافی حاشیه روضه الاحباب در روایت کرده شده است بحیم و بخار مجسمه حاشیه
 سگوید روایت کرده است آنرا بخاری و تحقیق نگرده ایم آنرا معروف بخار ممد است کذافی
 المویب و در قاموس آنرا در سخن بخار معلوم و فاد مجله ذکر کرده و در هر دو جا گفته کامیرا و نیز
 فرس للنبی صلی الله علیه و سلم در معنی گل و در بی که بیان کبیت و شتر باشد بر شیر نیز اطفا
 می کنند از جهت رنگش و این اسپ را نیم داری بنده بر اسپ حضرت علی علیه و سلم آورده بود
 پس آن حضرت آن اسپ را بمرحون الخطاب بخشید و وی یکی از غازیان بخشید که راه
 خدا عزوجل بران سوار شود و آن شخص آن اسپ را بغایت لایق گردانید و می فروخت عرضی
 عنه خواست که آنرا باز خرد بان حضرت مشاورت کرد آن حضرت فرمود چیز بیکه در راه خدا
 صدقه کرد هیچ حال بان عرضی ششم فرس بنوا و جبر جایی با گویند که بنگ و نور دیده
 آن اسپ را بان جهت فرس گفتند که اسپ محکم بود کذافی روضه الاحباب و در قاموس معلوم
 می شود که فرس سنگی که با چاه در نور دیده باشند گفته که نام فرسی است که خریده بود تشبیه
 علی علیه و سلم از فرار و تغیر او اسم او را بسبب پوشیده ماندن چنین است ذکر او
 بسبب سبب که نماید بنفتم فرود بیخ خار مجر و کسر را در آخر افزوده بن عمر و حد ابد

بسی

فرستاده بود و فی القاموس حرب گفتند انجیل المنبسط اذا تصغر و فرس النبی صلی الله علیه و سلم
 در حاشیه نوشته الاحباب نوشته طربت حواقر الدابة ای اشتدت و صلب و آن سپاه حرب
 گفتند بصلابت و شدت چشم طالع بضم میم و کسر واو که اول ازان ابو برده بیاورده در حاشیه
 و نوشته طوح و طوح ای را گویند باریک میان باشد و فریب نشود و نیم سبب از سبب است
 شناسی القاموس اول سوره انجیل سبب اینها فی سر را فی القاموس سبب از اکان حسین
 حدیثی فی الحری و گفت بن استین این فرس بهتر است که خرید از اعرابی از زاید هشتاد هم
 بحر يقال فرس بحر يقال بحر ای واسع البحر و فی القاموس البحر الجواد این اسپ را از جماعت
 تجار که از زمین آمده بودند خرید و برین اسپ همه نوبت مسابقت فرمود و در هر سه نوبت عالی
 شد پس دست مبارک بر پیشانی آن مالید و گفت ما انت الالج قسمت بحر و کانت بیضا
 در راه البخاری و قال این الاثیر کان کینا این ده اسپ است که در اکثر کتب مسطور اند و
 بعضی اسما و دیگر نیز ذکر کرده اند املق و ذوالنغال و ذوالله و مرخل و سراج و سرحان و
 یعیوب و حقیب و ادم و شجاع و حیل و طوق و منزیب پوشیده ماند که اهل سیر ذکر کرده اند
 متعدد و برابر ای آن حضرت صلی الله علیه و سلم اما ذکر نکردند که از کدام جنس بودند زیرا که فرس
 اجناس متعدده دارد مثل اسپان عراقی و ترکی و غیرها و ظاهر آنست که اسپان عربی باشند
 چنانکه شاعران آن دیار است و امر علم مروی است از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت
 احب انما مور و بیا جهاز زمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم اسپ بود و دوست امر آنست
 که در پیش حبیبی بی سن اسور دنیا کم گفت مشرک شده و احب اسپان نزدی اشتراف و محمل طوق
 بود و فی شرح مطبق همین معلوم شد اما رقم اسپ سپید بینی و سفید لب زبرین و افرج اسپ
 سفید پیشانی که تر از غزه و در فضیلت اسپ اخبار و احادیث بسیار دارد است و آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم می سپید نامه فرس را می گفت انجیل معقود فی نومیها الخیر الی یوم القیمه الی
 جرد این معنی عقد خیر نومیها فیل علیست و ملازم است هر آنرا که با معقود دست دران و مراد
 بنامیه سوی ستر سل برجه است و تصفیر بزرگ کعبت زیمی و زینتی که دران است یا کنایه است
 از تمامه ذات فرس می گویند فلان مبارک الناصیه است و میمون الغره ای الذات و بس است

لا
تصح
تعبه

ایچه

نیز

در شرح

در شرف و فضیلت خلیل که حق تعالی شتم یاد کرده است بدان در قول خود و العادیات طبعی تا آخر
که مراد بدان خلیل عزراة است و در حدیث نئی واقع شده است از فرار در شستن اسپان و در بارگه
و استمال نمودن در حیاة الحیوان از عالم نیشاپوری که از عظامی اهل حدیث است از امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب رضی الله عنه آورده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون خواب
بروردگار تعالی و تقدیس که میفرمید جنبل را گفت مراد جنوب را که سخن او از تو مخلوقی بسیار
که بگردانم او را بسبب عزت او و خود و زلت اعدا دین و مجال اهل طاعت خود پس گفت
با و پیدا کن از ما یا رب پس گرفت حق سبحانه و تعالی قدرت خود و بقدرت را از ان و پیدا کرد از ان
فرسی و در بعضی روایات آمده که پیدا کرده است کمیت را و با وی خطاب کرد و گفت پیدا کردم ترا
و گردانیدم خیر بنا صیه تو که حال کنند غنائم را بر پشت تو و گردانیدم ترا چنانچه بی جناح طیران
کنی فانت اظهر و بگردانم بر پشت تو مردان را که تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر گویند و چون شنیدند
ملائکه انفرافیس فرس را گفتند باید ما بنده گان تو ایم تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر میکنیم ترا بر آن
ما چه میکنی پس پیدا کرد حق تعالی برای ملائکه نیز از فراس گردنهای ایشان مثل گردن گاو
شتران بختی تا بد کنند هر که خواهد خدا از انبیا و رسل خود چون مستوی شد تو ایم فرس مسجید
پس خطاب آمد که بترسان جمیل خود و لهای مشرکان را و بسا رسامع ایشان را و خود گردان
اعتناق ایشان را چون آدم پیدا شد عرض کرد بروی مخلوقات را و گفت اختیار کن از خلق
من هر چه خواهی و خوش آید ترا پس اختیار کرد فرس را پس گفته شد اختیار کردی عزت خود را
و عزت اولاد خود را تا ابد الابد بن دور و ای آمده که گفت حق تعالی جبرئیل را بگردد و قضا از جبر
پس گرفت جبرئیل قبضه را پس پیدا کرد از وی اسپیکت الحدیث و در تخصیص جبرئیل با مردم در گذشت
قبضه از باد جنوب و در خلق آدم بغیر از ایل امر شد گویا آن شد که در خلق آدم گرفت قبضه
از خاک بود و خاصیت خاک نخل است پس بغیر از ایل امر شد که قهر و جبر از وی بگیرد و بدو نسبت
نموده و در خاک در رومعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمده که کان فی رومعت کالج لیس
پس اینجا جبرئیل را حکم کرد تا برف و زنی بگیرد و جبرئیل را بسوی اسپانسی هست که سر له از خاک
غزایا کرد و نام اسپ جبرئیل است خیر دم و الله اعلم و هم در حیاة الحیوة میگوید که اول کسی که

بر اسب سوار شد اسمعیل بود علیه السلام و مانند نامیده می شود او را عراب و بود پیش از آنک حشا
 مثل سائر وحوش و چون اذن کرد حق تعالی مرا بر اسمعیل و اسمعیل بر ابراهیم قوا حدیث گفت و
 سبحان من و منده ام شام گنج که نامه ام بر آن شام بعد از آن وحی کرد پس اسمعیل که سرون کی
 بخوان آن گنج را پس الهام کرد حق عزوجل او را دعای پس باقی ماند بر روی زمین باراضی و
 مگر آنکه بجانب کرد پس تا گردانید او را بر نفسی انفراس و خوار و رام گردانید برای وحی لهذا
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اگر کبوا الخیل قانما میراث ابیکم اسمعیل رواه ابنسائی و صل
 و آن حضرت را صلی الله علیه و سلم اشتران متعدد بود یکی دلیل نام داشت آن اشتر
 بود شبانه سفیدی مزوج بسیار بی که ذی القاسوس و آنرا مقوقش ابراهیم بود با مار
 ام ابراهیم و بعد از حضرت علی مرتضی بر آن سواری میکرد و بعد از وی بسین محبتی رسید چنانکه
 سابقا در باب ارسال رسل بجانب ملوک امر گذشت ابن عباس گفت چون دلیل آوردند
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرایش ام سلمه فرستاد تا برای وی مقداری چشم و لیف آورد و حضرت
 ازان چشم برای آن رسی یافت و افشاری ترتیب داد بعد از آن بجان رفت گویی مطلق
 سرون آورد و چاره ساخت و بر پشت آن بغله است کرد و بسیم الله گفت و سوار شد و مراد
 خود گردانید و آن اول بغله بود که در اسلام سواری یافت و صاحب حیوة الحیوان گفته که
 اجماع کرده اند اهل حدیث این بغله نبی صلی الله علیه و سلم ذکر بودند انشی و الله اعلم طبرانی
 در معجم اوسط از طریق انس روایت کرده که چون مسلمانان در روز حنین منهنم و کتر و ک
 گشته آن حضرت بر بغله شهباز خود که آنرا دلیل می گفتند سوار بود با او خطاب کرد که ای دلیل
 بز زمین تنز و یک شود دلیل سینه بز زمین چسپانید تا حضرت گفت خاک از زمین برگرفت
 بروی دشمنان پاشید و گفت هم لایفرون پس نهیم برایشان افتاد چنانکه گذشت
 راستی داشت که آنرا نفسی گفتند و آنرا قرده بن عمر و خدای هدیه بر آن حضرت فرستاده بود
 و بعضی گفته اند که دلیل و نفسی است و این بان قول که بعضی گفته اند دلیل سفید بوده شهباز
 اوفق است و این را بابو بکر رضی الله عنه نمیشد و دیگر که ابن العلاء صاحب ابله فرستاده بود
 و آنرا ابله میگفتند و دیگری از و مترا بخندل آمده بود و دیگری از نزد نجاشی و بعضی گفته اند

اسمعیل
 از آن

که یکی دیگر بود که سر فرستاده بود و این قول بعید است زیرا که آن بدیخت پاره کرد فرمان
 شریف آن حضرت را و گستاخها بی ادبی با کرده و سال های پریر بعید است و بدانکه بغل مرکب از
 فرس و چهار است و اندام اعضای او صلابت و انضام و عظم الاکت فرس پیدا است و همچنین
 صوت او که آنرا هیچ گویند شبین همچون صیحه است از کمال فرس ضیق چهار روی عظیم
 میباشد و لادت کرده نمی شود و برای او مشهور آن است که تولد او بجهانیدن چهار است بر فرس خاکناکه
 در حدیث آمده است که بعد از فرستاده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از پنج شریک
 آن حضرت را پس گفته صحابه که ما نمی فهمیم چرا بر این فرس تا حاصل شود مانند این پس را منی نشد
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فرمود این عمل آن کسان میکنند که علم ندارند و در تعلیل این نمی
 کرده اند کرده پنداشت آن حضرت جهانیدن و اب بر عر جیس یعنی گفته اند که این موجب
 تقلیل نوع فرس خواهد شد و منافع خلیل تعطل خواهد پذیرفت که در کوب در کفن و طلب سرب
 و غیر حصول غنایم بر آن است و انشاء علم و از کلام حیوة و حیوان معلوم میشود که تولد آن هر دو
 طریق است و گفته اند که اگر ذکر چهار باشد شبیه بغل فرس سخت تر میباشد لکن ذکر فرس می باشد
 شبیه چهار بیشتر باشد و گفته است که هر عضوی که از روی فرس کند بین بین است میان فرس
 و چهار و هم چنین اخلاق اوت و کار فرس و اردو نه بلاوت چهار با وجود وصف کرده میشود بدست
 در هر طریق که سلوک کرده است یکباروی مرکب ملوک و صفالیک است او عمل افعال و عمل چهار
 فایده است بر اکثر مرکب و این عساکر در تاریخ دمشق از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آورده
 که گفت بود بغال که تناسل و تولد میکند و چون در فعل خطیب بر کار ابراهیم خلیل علیه السلام
 اصح و واجب و اتوی وی بود دعا کرد وی علیه اسلام پس قطع کرد خدا تعالی نسل او را و هم
 در حیوة و حیوان نقلی عجیب از اسمعیل بن مالدین امام ابی حنیفه آورده که گفت که نزد ما طمان
 را فنی بود که دست داشت یکی را با یک نام کرده بود و دیگر سه را عمر و مبالغه میکرد در اولال و
 داشت آنها پس حله کرد یک از آن دو است و طمان را گوشت او را پس ضیواوه شد حدیثی است
 این حال فرمود نگاه بکنید که کدام یکی از آن گوشت او را گمان آنست که کشنده وی آن خواهد بود
 که او را عمر نام کرده چون تحقیق کردند همچنان که امام خبر داده بود و وصل آن حضرت را

علیه السلام در از گوش بود یکی عقیق بر بدن زبیر نام داشت که مقوقش ابا کرده بود دیگر
 یغفور که آنرا فرزند خدای فرستاده بودند و گویند عقیق و یغفور نام یک دراز گوش است و عقیق
 تراب و عقیق از طباطبائی که بالا باشد سفید کلاه اسرخی دیگر سعد بن حبابه آمده بود در
 حیات انجوان گفته که مردم را در مدح و ذم این دو اب که عمارت است احوال است مشابیه محبت غرض
 و مصالح و از بعضی اسلاف نقل کرده که اختیار میکردند کوب عقیق را بر کوب برآزمین که نام آسمان
 ترکی است ای گفته بر میدار بار و میسراند بنزل و قلیل است و اقل و خفیف است او را
 او کم است مونسش او بسیار است مونسش او و خفیف است فرو و آمدن او و اقریب است بالا
 بر آمدن او و با جلد پس است در شرف و نفیست او از میان دو اب بعد از خلیل و بغال و
 جمال سواری آن حضرت صلوات الله علیه و سلم بروی و از سیاق بعضی احادیث ظاهر میشود که
 منحوظ و منظور توابع و ترک تفان خرد بود بهیچ در شوب الا ایمان از این مسعودی آر که
 صلوات الله و سلامه علیه سوار میشدند هم بر او میو میشدند و میشدند شایه را و
 بودم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را چهار یک فرستاده بود برای ای اسم مقوقش اسم او
 عقیق بن عیین مماله و ضبط کرده است او را قاضی عیاض بنعین و اتفاق دارند شرح او بر خطیب
 و تعلیق قاضی در آن گفته که چون فتح کرد رسول الله صلوات الله علیه و سلم خیبر را یافت چهار
 سیاه را که سخن در آمد با رسول الله صلوات الله علیه و سلم گفت آن حضرت که او را که نام تو چیست
 گفت نیز بدین شهاب بیرون آورده خدا تعالی از نسل جدم من شصت چهار که سوار شد آنها را
 که سپهری از سپهران من امید داشتم که سوار شوی تو را و باقی نمانده است از نسل جدم من
 جز من و باقی نمانده از انبیا جز تو بودم من پیش از تو مروی بودی من می لغزیدم در راه
 او بقصد روی در دناک میگردد ایند شکم او گنیز و پشت را در پس گفت مر او را سپهر صلوات الله
 علیه و سلم پس تو یغفوری یعنی نام تو یغفور شهبوات داری انان را گفت ندارم و بود رسول خدا
 صلوات الله علیه و سلم سواری شد او را در حاجت خود چون فرمودی آمد از روی میفرستاد او را
 بر در مروی که می طلبید او را پس می آمد و میگرفت او را پس خود چون بیرون می آمد بسوی او
 صاحب خانه اشارت میکرد و یغفور بسوی وی و معلوم میکرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرستاده

اورا بسوی

اور نبوی وحی کو طلسمی پس می آمد آن مردان حضرت را چون وفات یافت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد بغیر بر جاہی و اندرخت خورد در آن جاہ پس ہلاک شد بخت جنوع و معسر سے بر رسول خدا پس گشت آن جاہ قبری چنانکہ در باب وفات گذشت و بعضی از اہل منہج علم حدیث در صحت این حدیث سخن کنند سہیلی آنرا در کتاب التعلیق والاعلام ذکر کرده است و این در حقیقت مجزہ آن حضرت است کہ در آن دارہ ظاہر شدہ و در سالہ قبشری در باب کرامات الاولیاء گذشتہ کہ شنیدم ابو حاتم سجستانی کہ میگفت شنیدم ابو نصر سراج را کہ میگفت شنیدم حسین بن احمد رازی را کہ میگفت شنیدم ابو سلیمان خواص کہ میگفت بودم من رفیق را کہ ہمارا بودند نگسان کہ ایذا میکردند اورا پس فروری کرد سر خود را و میزد سر اورا بچوبک در دست داشت پس بالا کرد آن ہمارا سر خود را و گفت بزن تو نیز سر خود را خواہی زد یعنی جزای این ضرب کہ بمن میکنی و صاحب حیوۃ الحیوان جز فری از جابر بن عبد اللہ آوردہ کہ مردی بود کہ لقب میکرد در حدودہ و چون بارانها شدوزمین گیاه بر آورد بیرون آمد و ہماری را دید کہ در مرغزار سے میچر و گفت ای پروردگار من اگر ترا ہماری باشد بچرا نیم اورا ہمراہ خود حق خدمت ہمارا بجا آرم چون این سخن بیغیاہ بر آن زمان رسید منع کرد و دعا بد کرد و روی آمد من جزا میدہم زندگان خود را بر قدر عقول ایشان و بر صدق توجہ ایشان و دین حکایت را انعم و علیہ در ترجمہ زید بن اسلم نوشتہ و این حکایت از عالم الحکایت شنوی مولانا یاروم است کہ گفت عیبت دیدم موشی یک شبانی را بر اہ چگوہی ناکید میگفت ای الذی اللہ الایات و حقیقت این سخن از روی علم آنست کہ آن شخص جاہل بود از بعضی صفات متعلق تنزہ و تقدس صفات گویند و گفتہ اند کہ در حصول اصل ایمان با فعل این علم شرط نیست چنانکہ پر سیدان حضرت از ان جاہیہ کہ این اثر پس گفت وی فی السماء پس حکم کرد آن حضرت صلوات اللہ علیہ وسلم باسلام وی از جهت بری از اہل باطلہ از غیبہ و این مرد سے بود کہ اورا بخدا چنانکہ معتقد بود و محبت و انجذاب و صدق و اخلاص قوی حاصل شد و این کلمہ از وی درین حال مذکور یافتہ و مذکور و کثرتہ و این نسبت مقبول افتادہ و کلام المجاہدین بطونی و لایزدی و اما اشتران آن حضرت صلوات اللہ علیہ وسلم از پانزودہ بسیار بودند و یکی از اشتران وی کہ تصوات نفع یافت

وسکون صادر نام داشت و مقصود قطع طرف اندک ناقه ترش را مقصود میگویند و در قصه و قصه میگویند
 بلکه مقصود میگویند ترک کرده اند قیاس را در روی کنایه اصحاب و سکین در قیاس گفته که
 ناقه را قصوا و مقصود میگویند و جل را اقصی و مقصود میگویند چنانکه امره است و سوار میگویند و جل
 نمیگویند و گفته اند که ناقه آن حضرت صلی الله علیه و سلم مقلوب الاذن نبود بلکه خلقت گوشهای
 همچنین واقع شده بود که یک جانبی بریده شکل می نمود و این ناقه را آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم در وقت هجرت از ابوبکر صدیق خریدند چنانکه ذکر آن در باب هجرت گذشت و هجرت
 هم برین ناقه گردوی نامور بود من عند الله هر سو که رود و هر جا که نشیند و در حدیث نیز برین
 ناقه سوار بود که نشست چنانکه گذشت و در سفر و حضر برین سوار میگردید و در وقت
 سواری برین ناقه می آمد و گویند هیچ فترت غیر از قصود تحمل عمل آن سرور در وقت وحی نداشت
 و در نامها شتران آن حضرت صلی الله علیه و سلم عسبا و جدانیز واقع شده و عصب نیز
 یعنی شگانه شدن گوش شتر و شگانه شدن شاخ گیش است و جدانیز همین معنی است
 و معنی بریدن دست و بینی و گوش و لب نیز می آید و بعضی از ارباب میگویند که این سرور
 همین ناقه است که او را قصوا می گویند که درون قصوی و عقیقی و جدی نبود بلکه در گوش و
 چیز می بود مشابیه آن چنانکه گفته شد و صراحتاً صادمه و سکون را وصلحای بلام نیز آمده
 و مختصر می بینیم و فتح عا و سکون صادمه همین نیز در اسماء شتران آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم در نیمه معنی قطع و بریدن است ناقه مختصره سر پستان بریده و صم گوش ازین برکنان
 و وصلحای ناقه گوش ازین بریده و ناقه مختصره گوش بریده و آنها را نیز می گویند که اسماء
 قصوت و آمده است که عسبا ناقه بود که هرگز هیچ ناقه بران سبقت نکرده بود ناگاه امر
 آمد بر شتر خواند که نخست در بار نشست آمده بود و سبقت کرد بر عسبا و شاق آمد یعنی
 بر عسبا پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم حق است بر خدای تعالی که باینند گرداند ازین
 چیز می گماند که پست گرداند یک شتر ابو جمل بود که در غزه بود بطریق منیت بدست آمده بود
 و در معنی وی حلقه بود از نقره پس فرستاد آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا در دهی از مدینه
 باخشم آورد بان مشرکان را و آن حضرت بست ناقه شیر دار داشت که در موضع خایه که از

در

نواحی مدینه است می چرانیدند و در شب دو مشک شیر می آوردند و اهل و حیال آن حضرت
 بان روزگاری گنبد ایندند و چهل و پنج ناله شیر دار بود که سعد بن عبادہ برای آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم گنبد ایندہ بود و نامہای آن در کتب سیر مسطور است و آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم اسفند نیز بشیر دار بود کہ ام ایمن آنها را می چرانید و بہر خانہ کہ حضرت بیعتت میکردند
 مے پروردن نامہای آن نیز مذکور است و اللہ اعلم و آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم محسن کبیر
 نیم و سکون عارف جمیم و محسن معنی چوگان گفته اند و محسن یعنی جذب و مصلحت و مصلحت مروت
 محسن فلان ناصر فر و جذبہ بالبحین را محسن الا عوجاج و محسن بروزن منبر و کبیر چو بی سرخ و بی سرخ
 معوج است و محسن آن حضرت قدریک گزاید از تر بود کہ مٹی میکرد بان و رکوب میکرد دیدان
 وی اوخت آنرا بر شتریش ہر دو دست خود آورده است کہ اکثر آنرا در دست خود
 میداشت کہ اقبل و بود او را صلی اللہ علیہ وسلم مخصرہ کہ او را چون میگفتند کبیر
 میم و سکون خاتمہ و فتح صادمسلہ از خضر میانہ آورے کہ آنرا تہی گاہ گویند
 اختصار دست بر تہی گاہ نهادن و تکیہ کردن بدان و مخصرہ کہ تکیہ کنند آدمی بان پس
 گاہ دار و او را مثل عصا و حکارتہ و مقررہ و قصب و در حدیث آمده است کہ بیرون آمد
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود با وی مخصرہ کہ مر او را بود و گفته اند کہ مخصرہ از شعار
 ملوک بود و عصای بود کہ ہران تکیہ میکرد و می فرمود کہ الکا بر عصا از اخلاق انبیاست
 صلعم و عرجون سشاخ خرا چون خشک گردد و کوچ شود و گویا مراد شریف آنست کہ مخصرہ
 حضرت کراتش یہ کردہ میشد بعرجون یا آن مخصرہ از شاخ خرا بود و اللہ اعلم قضیب ششوی
 بود نامیدہ میشد او را مخنوق سابقا معلوم شد کہ قضیب شاخ دخت را گویند کہ نام شمشیر
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و شانی از دخت گاہی در دست مبارک می داشت از دختی
 کہ نام آن شوخط است و فی القاموس اشوختہ شجر تیغز نہ اقبی او ضرب من ابلیح چنانکہ
 گذشت و قضیب مشوق طویل و حق کہانی القاموس و بود مر آن حضرت را صلی اللہ
 علیہ وسلم قدمی نامیدہ میشد او را ریان زنی یعنی سیرلی و چون در قرح آب و شیر
 و بنید و اشکال آن خورده میشود شمشیر ریان مناسب باشد و قدسے دیگر بود کہ او را

معنیست می گفته شد ظاهر اشتقاق وی از غیث باشد یعنی باران و قدیمی دیگر میگوید
 که مسازنده شده بود بقبضه در سه موضع و آن قبح حلقه راست که از آن حلقه می گفته شد
 و قدیمی دیگر بود از عیدان در حدیث آمده است که بود مر آن حضرت را قدیمی از عیدان
 که نهاده میشد تخت سر روی که پول میکرد روی این لفظ را دو نوع تفسیر کرده اند یکسر
 عین جمع عود یعنی چوب و جمع باعتبار اجزاست و بفتح عین نام درختی است در جمع چهار
 گفته عیدان بفتح همزه جمع عیدانه نخله و رازی که متجدد است از سطح از اعلا تا اسفل
 و قدیمی دیگر بود از زجاج که یکی از ملوک بر روی بیدیه فرستاده بود و خود بر فتح تا سکون
 و او یعنی طغاری بود از شگ که آنرا مخضب میگفتند یکسر سیم و سکون خاطر فتح ضاد
 جمعین و در احادیث ذکر آن بسیار است و مرکب بود یکسر سیم و سکون را نیز معنی طغاریست
 و طغاری دیگر بود از جنس موکل بود از سفر در کوه بود او را صادر می گفته و در کوه آنرا کی از جرم
 با طهارت کنند و آنرا داده نیز گویند و صادر آنکه آب خورده بیرون آب خورده بیرون آید
 و داده آنکه برای آب خوردن فرود آید ظاهر ابلا حظه این معنی تشبیه بصادره انصب باشد از
 داده و مدین بود که در وی تیل نگاه میداشت بضم سیم و با در رویه بود اسکندر که آئینه در
 نگاه میداشت و آن حضرت را آئینه بود که جمال با کمال خود را در وی مشاهده میکرد و آن
 آئینه دیدن او را سزد که منظر حلال و جمال حق بود و مراد بر رویه آئینه آنست که در وی بیناد و
 در قاموس روی چون عطار در مصنف و توصیف وی با سکت را نیز بجهت آنست
 که آنرا مقوس صاحب سکتند ریه فرستاده بود با مار پیرام بر اسم علیه السلام در در وقته الاحیاء
 تفسیر از آن طیاره کرده و گفته که طیاره که شانه سواکن و مقراض و کله و آئینه او را در آن ضبط
 میداشتند و بعضی مقراض و استره و حقیق نیز ذکر کرده اند و نام آئینه آن حضرت علیه السلام سیم
 فتح دال و کسر لام شده و تدلیس بخود گردانیدن و رفتن عقل از عشق که خود با خود عشق
 بیاخت با دیگران که جلوه جمال در آئینه میدیند و در له و موطن میشوند تعالی الله و شیط بود
 بضم سیم و سکون نشین یعنی شانه و شانه از وراج بود بدانکه در حدیث آمده که کان له شیط
 من کماج بود مر آن حضرت را صلی الله علیه و سلم شانه از علاج عامه مردم برانند که مراد علاج

تجلی

استخوان نیل دندان اوست و آن نیز امام ابوحنیفه فایز است زیرا که موت سراسیمه
نمیکند در استخوان از جهت عدم حیات در وی و احتیاج کرده اند باین حدیث برهه از تجارت
در عجاج وی گویند که بعضی اسلات شانه می ساختند از آن و نزد امام شافعی نجس است و مراد
بعجاج استخوان است با حفاة بجزیره یا برید یا استخوان طردا که گرفته میشود از آن اسوره و
امشاط داشته که از اذبل میگویند یعنی ذال بجزیره و موصوفه و آنکه در حدیث آمده است که آن
حضرت علیه السلام خرید برای فاطمه زهرا رضی الله عنها بجزایر عجاج مراد همین نیل و اسیر علم
مکمل بود یعنی میم و سکون کاف و بضم خا سر مه و آن که احتمال می کرد آن حضرت بدان شب
نزد خواب رفتن در هر چشم سه بار و در روای دیگر هفت و دو بار در چشم راست میکشید و سه بار
در چشم چپ بعد یکبار در چشم راست تا ابتدا از او و انتها در هر دو چشم راست واقع شود و صحیح
مشهور همان طریق اول است و بود مراد از قطع نفع قاف و سکون صا و که نامش غرا بود که گفته
قطع کاسه بزرگ و جفت نیم و سکون فانیز کاسه بزرگ و جفت نیز بمیمی کاسه بزرگ آمده
و بعضی گفته اند که جفت بکبرج کس را سیر میکنند و قطع ده کس او صحیح هر سه نظر بر روی فعل کفرا
آمده قطع جفان صحاح و در صحاح از کانی نقل کرده که جفم القطب الجفنة ثم اقصه تشیع
العشرة ثم اقصه تشیع سبع ارجل ثم اکلید تشیع ارجلین انثیة و صاع و م بود که بدان انواع قطره
می خورد که تا قبل و اگر طعام نیز پیوده می بخورد باشد در وقت چنانچه در حدیث آمده است که طعام
پیوده خرج کنید و ضاع پمانه در را بضم میم نیز به پمانه تفسیر کرده اند و صاع از چهار گرفته اند و مراد
و ثلث نزد اهل حجاز و در ظل تنزد اهل عراق و آن حضرت را صلی الله علیه و سلم سر می بود تو اتم
آن از صاع و فراشی از ادم که ششوی لیت بود ادم جرم لیت پوست خرا و کلاس که دو تن
می ساختند و شب بر آن تکبیر میکرد و خاتم نضه بود که تکبیر وی هم از نضه بود و در مواهب میگویند
که خاتمی دیگر از حدید بود طبع بفضه و صا عا و میث آمده که از خاتم حدید نمی واقع شده و گویایم
بفضه مجزا آن شده باشد یا حال سابق را ذکر کرده است و الله اعلم و در سوره سوره سوره
که ابا کرده بود بخاشی پس پوشید آنها را و مر آن حضرت را سه جبه بود که می پوشید آنها را در جنگ
یکی از سندس سبز بود و دیگر جبه طیا السوسوم همین تشده که از چه چیز بود جبه جامه را گویند

که قطع کرده نوشته باشند پس اگر حبیب دارد قیاس گویند و اگر نه قیاسا مندر وجه همه را شامل
 است در دو آوستار را حبه بگویند و طایفه جمع طلیسان گویا از طلیسان ساخته و نوشته
 پیروزند آن از لباسها بجزت مدعی سیاه که تاری بودی چشم بود و روایت کرده است از سجاد
 بنت علی مکر رضی الله عنهما که گفت بود این حبه رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد عایشه
 رحمتها علیها کوه شد آن حضرت صلی الله علیه و سلم گرفتند من آن حبه را از عایشه پس ما
 همه شویم آنها برای بیماریاران و طلب شفای کنیم بدان در اسلام و عمامه بود که اورا سحاب گفته
 و عمامه دیگر نو سیاه رود بود و در نوشته الاحیاء بسببیکه اهل سیر کرم اشتر آورده اند که حضرت
 رسالت نبیاه صلی الله علیه و سلم در آن روز که وفات یافت دو بر و جبره و جامه مکاری از آن
 عمامی و یک قیس سحلی و حبه یعنی خمیصه قطیفه کسالی سفید و ممتعه که بوسه رنگ بود و طایفه
 چند خردانی صلی الله علیه و سلم ماند شرح بر دهنم با جامه کزانی اصراع و حبه کبیر حاصی
 با حبه بزر جامه و در شرح گفته بروماتی و مکاری منسوب بصحار قریه است از زمین فی الحقیقت
 کفن رسول الله صلی الله علیه و سلم فی زمین صحار پس گفته اند صحاری از صحراست و
 صحار حیره خفیه مانند غیره گفته میشود و ثوب منور صحاری و عمامی بضم عین و تخفیف میم شهرت
 از زمین عمن بالکان لذا قام به و آنکه شام است فتح و نشد بدین القاموس کفر ابله این
 و کتبا و بات نام و محوسله و حدیث آمده که گفتین کرده شد در سه ثوب سحلی روایت کرده شده
 است پنج سین و در آن پس فتح منسوب است بسوی سحلی یعنی قصه زیرا که وی می شود بدو
 سفید بسیار و معنی سفید کردن یا منسوب بسجول که نام قریه است زمین و بضم جمع سهل یعنی
 ثوب یعنی نفی از قطن و بعضی گفته اند بضم نیز اسم قریه است و خمیصه ثوبی از خز یا صوف
 ستم و بعضی عقیده ساخته اند بسواد فی اصراع خمیصه طلیس یا طلیح که او را دو علمت و قطیفه
 جامه ریشه دیر زده را با کس و لکیم و ممتعه کبیر هم و سکون لازم و فتح حاصی جامه کبیر و در س
 بفتح و او سپر که بیان جامه رنگ کنند از عایشه رضی الله عنها روایت که گفت نگذاشت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نه و بنا بر نه در هم و نه گویند و نه شتر گفت را ای و شک دارم
 در غلام و این منافاة ندارد با آنکه گوشت کمان حضرت را سپان بود و شتر و در امان

و عمامه

و غلامان بود و همه صرف کرده بخشید و آزاد کرد و رفت و آن اسوال دیگر از بی انصاف و نیک
 وقت بود و مسلمانان و ممالک ایشان و بر اهل بیت وی و ثقات ایشان و مروی مسکوک کعبه
 از متروکات پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیش عمر بن عبدالعزیز بود و آنرا در خانه مضبوط نگاه داشتند
 و هر روز یک باری میرفت و آنهارا زیارت میکرد و نگاه بود که چون بعضی از ایشان پیش وی می آمدند
 ایشان را در آن خانه می برد و آنهارا با ایشان مینمود وی گفت میراث اگر کم اندر او فرم به گویند
 در خانه سریری و بالشی از حدیم که شصت آن یعنی فراویک جنت منزه و قطیفه و دستا دستی و کنانه
 که در آن چند تیر بود و گویند که در آن قطیفه اشروع سرسارک وی و مروی از حتمی عظیم دشت و شفا
 نمی یافت از عمر بن عبدالعزیز التماس نمودند که بعضی از آن و نسخ نشویند و با سعوط در بیست
 بیمار چکانیدند بیمار شفا یافت تکلمه در بیان صفات کامله رسول صلی الله علیه و سلم لبسان اهل
 معرفت و بیان طرق توجیه بجناب اقدس وی و استظهار و استعانت از حضرت وی صلی الله
 علیه و سلم بدانکه احوال را و اوصاف شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم در قسم اندکی از آنچه
 مذکور اند در احادیث و اخبار که ما شرفه بتقل ثقات و مستطربند در کتب سیر از اخلاق و صفات
 که کافی و دافی اند و نبوت و رسالت وی و افضلیت و اکملیت وی از سایر انبیاء و رسل و سعی دیگر
 است که مکاشفان اسرار حقیقت و مشاهدان انوار وحدت بدیده بصیرت دریافته و برای ابراز
 و اظهار آن مشتافته اند و چون قسم اول بچون عنایت الهی در ابواب سابق ترتیب یافت و علم
 نیز تشیم و تکمیل آن نموده اند انبیا الخلق انداز اسما و اشیاء حق و اولیاء از اسما و صفات و لقبیه
 کائنات از صفات خلیه و سید رسل مخلوق است از ذات حق و ظهور حق و مدی بالذات است
 و چون اقتضای ظهور و بروز در صفات و اسما بیشتر و ظاهر تر است انظار کرد در صفاتی از صفات
 علیایی الهی آنچه مخصوص بود اجمال و جلال و ابراز نمود به اسمی از اسما حسنی آنچه مقتضای
 حسنی وی بود از کمال باقی ماند که ذات الهی تعالی و تقدس بر آنچه بود از بطون بر حقیقت است
 از جفا و کون پس جمع شد در حقائق آن اسما و صفات در مشهد معنوی ذات حقیقت لاکین اهل این
 دنیا کرده گفتند الهاماً اگر چه ظاهر کردیم این کمال را و ابراز نمودیم بحال جلال و جلال را بیرون از
 حد عصر و احصاء آنها ولیکن اینهمه قطره ایست از بحر وحدت و ذره ایست از بیقیا و ذات

پس

سهات سهات اجتماع کجا و حقیقت ذات کجا و ظهور سفیون ذاتیه حق کجا و بروز حقائق اسمائیه
 و صفاتی کجا پس باز رسد اشارت کتبی عبارت منبیه که من بیرون آرم از ذات خود و پیدا کنم
 حقیقه تا که جامع جمیع کمالات اسماء و صفات شریفان ذات باشد و ابراز کنم در بیان بروز حق که
 کمون اوست و انظار کنم ظهوری که عین بطون است متصور بصورت بدین تنزل در مشاهدت
 که باشد بحقیقت محل نشانی رفیع و جامع انشا برین شواهد متنازه باشد در حد خود و بر پایه بصورت
 از کمال کمال که شناخته نمی شود و حقیقتی در ریاضت نمی شود و در صفت نموده نمی آید و باشد نسبت
 آن مظهر اتم کمال و محل اعز و افضل نسبت بظواهر عظیمه و محال کریمه شامش نسبت ذات با صفات
 تا کامل نگردد و آن بنیای بر علاء و من شگافتم از حمد اسم او را و تسبیح کردم بحمد و احمد و محمود و گردانیدم
 او را فایده وجود دارم و او حمد بدست وی و گردانیدم و سید عظمی مقام وی پس انبیا و اولیا
 علیهم صلوات الله و سلامه منظر اسماء و صفات گشته و محمد صلی الله علیه و سلم منظر ذات پس گشته
 ذی مقام مقام اجلال و اکرام علیه بالذات و علیم بواسطه افضل الصلوات و السلام و همچنان
 رسل مخلوق است از ذات حق و ظهور بر حق بروی بالذات است منفرد و فائق آند از هر کس غیر او
 در تمام صفات و جمیع کمالات و هم از خجبت باسخ است دین وی سایر ادیان را چه صفات بود
 شیکر و بعد از بروز ذات و هم ازین جهت عروج او فوق عرش است که ذات فوق جمیع اسماء است و
 صلوات الله علیه و سلم محل رحمت حق است که فوق دو وسیع تر از دست و عرفی محیط جسم است
 و در حقیقت و دست گلشنی پس حقیقت محمدی متعدد جمیع موجودات و بسیار تمام و وسیع تمامه فیوض و برکت
 است و وصل و بعد از نزول وی از حضرت احدیث بمقام واحدیت ظاهر شد بجالی اسماء و صفات
 پس عاشق شد بروی حضرت کمالیت مثل عشق اسم بی و صفت بوضوح و بر معنی از معانی
 آن کمالات اشارت نمی کند بحقیقت خود مگر بسوی وی دالالت نمی کند بعبودیت خویش مگر بسوی
 پس اگر مستحق شود یکی بکمالی الا ان کمالات مشا و ایها مطعون خواهد بود بروی و تالیخ خواهد
 مراد او حقیقت صفت توریتم نام مست در وی و نور از اسماء اوست و اگر چه انبیا و اولیا همه
 مستحق اند باین صفت و تحقق اند بدان ولیکن وی صلوات الله علیه و سلم حقیقت این صفت است
 و فرق است میان حقیقت نبی و کسیکه مستحق است بدان و همه اشیا و مظاهر آن نور و جلالی آن ظاهرند

پس

و تالیخ

و قول وی صلی الله علیه و سلم انما من نور الله و المؤمنون من نوری و فی روایت انما من الله
 و المؤمنون معنی اشارت بانست و تخصیصه مؤمنین اتفاقاً و بموافقت مقام است چون نزل
 کرد بوجود کونی پیدا کرده شد بساطت وی و عقول و نفوس و روح و قلم و عرش و کرسی و اطلاق و کواکب
 و اسکان و معادن و نباتات و حیوانات و انسان که نشو و نماست و حیوان کونی است و نظم گشت است
 کارخانه وجود تدریجی که واقع است در کلام عرفا و حکما و گفته اند که در ترتیب موجودیت این موجودات
 مثل ترتیب وجود اعداد است از واحد که آئین موجودی شود مگر بوجود واحد گشته موجود نمیشود
 مگر بوجود دین و اربعه مگر بوجود دهنه و علم هر این موجود نمیشود بی عددی مگر بعد وجود ما قبل و
 در مرتبه و همه موجود اند از واحد و واحد عد نیست زیرا که هر عددی که ضرب کرده شود در عدد بیرون
 می آید عدد از آن و اگر ضرب کرده شود جمع اعداد در واحد بیرون نمی آید از آن چیز است پس
 عقل اول که عبارت است از حقیقت روح متکامل است هر دو در عالم اولی عالم بود و در عالم خلق و در
 در حقیقت علت جمیع عمل است و الله تعالی منزله است که علت باشد هر وجود چیزی را و معلوم شد
 با آنچه مذکور گشت تفصیل حقیقت وجود از محمد پس اوست صلی الله علیه و سلم اول وجود و آخر آن و
 ازین معنی اخصاح کرد وی صلی الله علیه و سلم بقول خود که فرمود و ساریت کرد اکنون زمان بریا
 که در وقت خلق سموات و کرشته تمام شد در اعلی درجات دائره وجود بظهور وی در آن صورت
 و معنی بودی صلی الله علیه و سلم چنانکه اقرب خلق بود بحق در بطون ذات در آخر اعلی و اول
 آمد در حیات و آن وجه را وسیله نام کرد که عدله کرده شده است بدان و امر کرده است است
 را بدخواست آن برای وی و معنی وسیله سبب است پس و در اول سبب وجود خلق بود در
 ابتداء و سبب قرب ایشان خواهد بود بحق در آنها پس حاصل شد نور اقرب صوری و معنوی
 و کامل گشت علوم مکان و علوم مکان و گشت اکمل عالم و صفاء و صفا در عظم ایشان صورت
 و معنی و اتم و بعدل خلقا علیه من الصلوة و فضلها و من التحیات و انما و کلمات و صل کمال
 خلقت آن حضرت و اعتدال آن و ظهور جمال و جلال آن صورت و معنی بجدی است که از حقیقت
 و ظهور بیرون است و آنچه ذکر کرده اند نسبت قطره بدیا و ذره به بیضا دارد بدانکه وجود مطلق
 نظر بر استب و مغزوات موجوده منقسم به قسم است قسمی لطیف است چنانکه معانی و ارواح شایسته

و قسمی کشف است همچو صورت اشکال و اجسام و امثال آن و سبکی ازین دو قسم متفرع بطرفین
 است یکی طرف اعلی دیگر طرف ادنی و معنی مانند مخلوق و حقوق بصفت الیه و خلاق محمود
 در انسان و جمیع مراتب کمالات معنوی و این علو را علو مکانست گویند و نهایت آن نزد خداست
 روی جل جلاله می بخشند و جمع میکنند مگر کسی را که اراده میکند تعظیم او را و بزرگ بگیرد آن نزد خود
 طرف اعلی و صحرای اعمال صالحه و صحرای حسن و اشکال لطیفه و اما کن علیه منقبه و این
 علو صحرای علو مکانست مانند مکان جنت است بقوات و مراتب آن اعلی و اعلی است و این سبب است چنانکه خبر
 داده است آن حضرت صلی الله علیه و سلم که حق تعالی وعده کرده است آنرا برای یکی از نبیگان
 خود میدیدم که آن من شام پس صلوات الله علیه و سلم مخصوص است بعد از مکان چنانچه مخصوص است بعد از مکان زیرا که
 نیست هیچ احدی از علم قدر نزد خدا شفاعت و در حدیث از وی آمده است که میگوید حق تعالی
 پنهان داشته ام برای شفاعت خود را و پنهان نداشتم آنرا برای هیچ پیغمبری جز تو نگفته ام
 ابو جعفر بن محمد بن علی بن حسین سلام الله علیه اجمعین کامل گردانیده است حق تعالی
 شرف را برای محمد بر اهل سموات و ارض و از ابلیس هرگز آمده رضی الله عنه که فرمود آن حضرت
 صلوات الله علیه و سلم من ایتم رفیق است از زمین عرش که نبی است در آن هیچ یکی غیر من و فرمود
 من بیشترین آدمیانم در خروج وقتی که بعثت کرده شوند و خطیب ایشانم و قتیله بدرگاه
 آید من بشارت دهنده ایشانم چون نوبت شوند نوای حمد در دست من است و من گرامی ترین
 اولاد آدمم نزد پروردگار و لا فرود در روایتی من قایل ایشانم قتیله بدرگاه آیند و خطیب ایشانم
 و قتیله خاموش شوند گوش دارند و من شقیع ایشانم و قتیله در بند کرده شوند نوای کرم در دست
 من است و من اکرم اولاد آدمم بر پروردگار و در حدیث ابی سعید آمده که آن حضرت صلوات الله علیه
 و سلم فرموده اند انما سید ولد آدم لیس فی القیمه و سیدی لولای و لا یخز و نیست هیچ پیغمبری و
 آدم و سبب که جناب است مگر آنکه زید لولای من است و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده
 آگاه باشید که من صبیب خدا ام و در روایتی از وی آمده که فرمود آن حضرت انما اکرم الاولاد
 و الاخرین و لا یخز الله صلوات الله علیه و سلم و از عائشه رضی الله عنهما آمده که گفت خبر لعل علیه السلام
 گشتم در مشارق ارض و مغارب آن و ندیدم هیچ مردی که رافا خصلت از محمد علیه السلام

۱۱۰۵

و احادیث در اکملیت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و احوال وی جمیع کمالات تصور و معنوی اکثر است از آنکه احصا کرده شود نیست هیچ کس متنازع در اکملیت و مطلق در فضیلت وی صلی الله علیه و سلم بر اوست علوم مکان که تعبیر کرده می شود از آن بقتات و سایر صفات و علوم مکان که تعبیر کرده شود بوسطه و مقام محمود پس وی صلی الله علیه و سلم اعلا و افضل موجودات است مکانا و مکانا و مخصوص است بجاویت علوم وجودی صورت و معنی این بیان طرف است معبر بجان و مکان بهر دو جانب خود از طرفین وجود طرف ثانی طرف سفلی است که معبر است به سقوط مکانات و مکان در آن نصیب ابلیس است و محمد و مقام وی و تابان وی از انشقاق نمودن باشد من ذلک و کلام درین باب در دو فصل است و فصل اول در کمالات معنوی که شهادت است مراد را بجا و مکانات نزد خدا عزوجل در این منقسم به دو قسم است یکی قسم کمالات است که متعلق و متحقق اند بدان کامل بودن الله علیه و سلم جمیع چنانکه فرموده است آن حضرت صلی الله علیه و سلم تخلقا و با خلاق الله و قسم دیگر کمال کونی است که متعلق و متحقق است کمال بدان و آن صفات حمیده است که مجموع آن مکارم اخلاق است و مخفی نیست که جمیع مکرده است هیچ یکی از خلق خدا چنانکه بود برین محمد صلی الله علیه و سلم از مکارم اخلاق و محامد صفات که از وی پیدا شده و ناستی گشته و بوسیله ختم شده و اتمام یافته و لهذا گفته است حق جل جلاله حق وی آنک بعلی خلق عظیم و کتب و احادیث مرویه مشهور است بدان و لا تعد و لا تحصى است و گفت شیخ عارف کامل عبدالکریم حبلی صاحب کتاب ناموس اعظم و قاموس قدم و این کلمات متلفظ از آنجا است که مکارم اخلاق مذکوره در کتب قطره ایست نسبت به دریای آنچه وارد نشده و حکایت کرده نشده و آنچه وارد نشده جمیع مکرده آنرا هیچ یکی سوا وی و مخصوص نگشت بدان هیچ احدی غیر وی صلی الله علیه و سلم و معلوم گشته بوی کمال معنوی خلقی وی و انا کمال حق که تجسیده است آنرا حق سبحان و مخصوص گردانیده است زیاده از آنکه درک کرده شود و در یافته شود غیر آن و شناخته شود مر آنرا غایتی و نهایتی زیرا که بود وی صلی الله علیه و سلم متحقق بجمیع اخلاق الهیه صفات ربوبیه و آورده است شیخ زینی الله عنه صفت صفت و اسم اسم در کتاب موسوم کمالات اکیه در صفات محمدیه و ذکر کرده است از آن آنچه دلالت کرده است کتاب عزیز بران تصریحاً

و اشاره و تلویحاً و از آنجمله اسم الله است دلیل بر آنکه آن حضرت مظهر این اسم است قول است
 بجانیه و باریت و از سبب دیگر اسم الله می و قول و یقانی و من طبع الرسول فقد اطاع الله
 لان الذین یابیعونک انما یابیعون الله یدان الله فوق ایدیم و گفته است شیخ قدس سره
 و این است معنی قول وی صلوات الله علیه و سلم انما عبد الله و این عبودیت خاص عبارت است
 از تسمیه وی با اسم پروردگاری از جهت تکلیف وی با اخلاق پروردگار و میگوید شیخ حرمت الله
 علیه مستفاد از این امر را در تعظیم حق مراد از این طعن نمیکند در زیر است الله تعالی و نقیضان
 میکنند این در کمال الهی و یقانی گفته بنده مسکین خصه الله عز و جل و یقین عجب است
 از شیخ که اعتقاد میکنند ازین معنی که گوید در تعظیم شان آن حضرت با این مقدار ایها من بقص کمال الهی
 است و این چه معنی دارد و این خود عین کمال الهی است که نخستین ذاتی ابراز نموده و اظهار کرده
 و حقیقت محمدی از اکل شیونات الهی و مظهر کمال ناقصا همی است به تحقیق تسمیه کرده است
 او را با سایر کثیره و مشهور است که در تمام اسماء الحسنی الهی تعلق و تحقق هر دو ممکن است الا در
 اسم جلیل جز تعلق محال نیست و تحقیق ممکن است و کلام شیخ ناظر در آن است که آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم تحقیق بدان نیز حاصل در غنوم ازین اسم است جماع جمیع صفات کمال با خود است و
 حقیقت محمدی را حاصل است جمیع کمالات چنانکه از بیانی که کرده شد واضح گشت اما شک نیست
 که مرتبه او است مخصوص است بذات الهی خداست و بنده خدا خدایت و بنده محمد و شیخ میگوید
 این بندگی خاص که مخصوص ذات شریفه اوست تقاضا میکند تصان او را جمیع صفات کمال
 و تسمیه او را با اسم پروردگار و گویا این معنی است بر معنی فنا و بقا و چون وی صلوات الله علیه و سلم
 فانی شده است در ذات و صفات الهی لاجرم باقی باشد با آن و تصان گردد بدان و شیخ
 در دریا فضل حقیقت محمدی که وحدت عبارت از است همان غرق شده است که نقش در دل
 از نظر بصیرت وی محو شده است و الله اعلم و میگوید و از آنجمله اسم النور است و این اسم الهی
 است بعد از اسم الله نور یعنی محمد و کتاب صبیح یعنی القرآن از آنجمله اسم الحق است قال الله
 قد جاو کم الحق من ربکم و قال بل کذبوا بالحق لما جاؤهم یعنی محمد صلی الله علیه و سلم و از آنجمله
 اسم الرؤف و اسم الرحیم قال المؤمنین رؤف رحیم و از آنجمله اسم المکریم قال الله تعالی انه یقول

رسول کریم محمد صلی الله علیه وسلم و اسم تعظیم قال الله تعالی و انک علی خلق عظیم و خلق و صفت اسم است
 پس وصف کرد او را به عظمت و اسم شریف و انشا بدو گفته است و بی تعالی در حق نفس خود بطریق حکایت
 از قول عیسی علیه السلام مراد تعالی و انست علی کل شیء شریفه گفت و بی تعالی در حق محمد و کیون الرسول
 علیکم شریفه گفته است شیخ گفت کرده است قاضی عیاض که حق تعالی تسمیه کرده است محمد را باسم
 خود انجیر و باسم خود الفتح و باسم خود انجیر و باسم خود انجیر و باسم خود انجیر و باسم خود انجیر
 و اولی و باسم انجیر و الهادی و المؤمن و المبین و الداعی و المنیر و غیر آن از اسما الالهیه من
 بوی تعالی و تقدس آورده است قاضی عیاض در بیان اسم از قرآن عزیز چنانکه دفع بکنند اسما
 و نیاید در آن مدخل ساز می و گفت اکتفا کردم مادران بزرگوارین مقدر زیرا که خدای خست نزد
 در آنکه آن حضرت صلوات الله علیه و سلم متصف و متحقق است بجمع اسما حسنی و صفات علیا و مجیده است
 از کمالات مبلغی که نرسد در هیچ یکس را سو او می صلوات الله علیه و سلم کان ملکه القرآن فقرآن کلام
 خدا و صفت او است پس گرداید عالیه صفت خدا را خلق محمد صلی الله علیه و سلم و در معرفت
 خود او بدان از جهت اطلاع وی بر آن و گفت و بی تعالی در باب قرآن انه لقول رسول کریم و
 در حقیقت رسول خداست پس نظر کن باین تحقیق عظیم صفات خدا را که اقامت کرد رسول خود را
 در صفات خود و اسما خود مقام خلیفه در مقام خلف و تامل کن در آن که در تحت وی شریف است
 مطلع گرداند خدا تعالی ما را در ترا بر حقیقت آن و الله الهادی و صل دوم کمال صور آن حضرت که
 شایسته است مراد به تحقیق علوم مکان نزد خدا بی تعالی منقسم است بقسم اول ذاتی است و قسم ثانی
 منلی چنانکه نماز و روزه و صدقه و امثال آن و قسم ثالث قوی قسم اول ذات شریف و صورت
 جمیل او است و بود ذات وی اجل ذات و کل و فصل اطهر و انور و صورت وی حسن و اجل
 و اجلا و ذکای صور و علما شکره و صمیم علیه شریف او را از انچه ایشان رسیده و در فهم ایشان
 در آمده و ضبط آن کرده و بر صفا بیان نگاشته آمد و مقصود از آن تصور جمال مطالب کمال او
 و نصب بعین ساختن و در هر ساعت آنها ملخوظ داشتن و مشوق انیکار کردن و مراقبه آن نمودن
 است بجهت آنکه دائم آن جمال جان افزا در نظر باشد مفارقت نکند و این اقرب طرق است بر
 حصول کمال و قرب و وصال و سبب حصول درجه صحبت و حقوق و محاب و افرانضاب و قبول

در حدیث

در شرف و عظم و مجد و کرم و وصل در بیان آنکه قابلیت الهی صلی الله علیه و سلم نسبت سایر موجودات
 مثل قابلیت بگراست نسبت قطرات بدانکه تفاوت فیض الهی بر قدر تفاوت توابع است آیات الهی
 که شعاع آفتاب ظاهر میگردد در آینه در روشن میگردد انداز آنجا که استقامت ندارد و کسیکه نظر او اندر
 و خیره میگردد دیده در نظاره آن بر خلاف ظهور آن بر جادات و همچنین ظاهر میگردد در مراتب
 مستدل الهیه چنانکه هستی نماید در آینه مستطیل طویل در عرض عرض در در صغیر صغیر و در کبر کبر
 پس معلوم شد که ثبوت فیض بر قدر قابلیت است و حق تعالی حکیم است نمی نهد ای شمارا مگر در واضح
 آن و قابلیت متفاوتند و ظهور فیض در مخلوقات بر قدر توابع است و ظهور حق سبحانه در اسما و صفات
 خود نیز بر حسب چیزی است که تقاضا میکند توابع آن پس نیست ظهور او در اسم نعمت ظهوری در
 اسم منتقم و نیست ظهوری در نعمت پس ظاهر واحد است و ظهور مختلف از جهت اختلاف مراتب ظهور حق
 در مقام بر تفریق توابع و توابع اشیا و تعلق بجمال آنها است که ظاهر شده است از آن و مجد نعمت
 اسم منتقم است و مجد نعمت اسم منتقم و نعم منتقم دو اسم الهی اند قدیم زیرا که صفات الله تعالی قدیم
 قائم بذات وی و هر شئی در عالم اثر اسما و صفات او است پس هر فردی از افراد عالم را مجد نیست
 از اسما حق و صفات وی بدانکه انبیا صلوات الله علیهم پیدا کرده شده اند از اسم ذاتیه حق پس آن
 اسما و صفات ایشان است و اولیا پیدا کرده شده اند از اسما صفاتیه و آن اسما و صفات ایشان است و
 بقیه موجودات مخلوق اند از صفات فطریه و آن صفات ایشان است و رسول صلی الله علیه و سلم مخلوق است
 از ذات عزوجل پس مجد وی ذات حق است ظهور حق بر وی بذات است و ازین جهت منفرد است
 وی جمیع کمالات زیرا که صفات راجع بذات اند و مانع است ازین وی سایر اولیا که صفات مستفود
 نمی گردند و بعد از برود ذات نعم باقی میماند و علم آن در از نعمت باقیماند ثبوت انبیا بحال خود و تسبیح
 مگر اولیا انبیا و نسبت قابلیت همگی بر نسبت توابع انبیا و اولیا مانند انهار
 و جدا اول و نسبت بقیه عالم مثل قطرات از آن این اعجاز شیخ است در زبان این حقیر نخستین آمده است
 که مثل آترب و کبیران و اعدل و معرفت و قطرات بگرد و بیش آنست که کلمه مجموع عالم است زیرا که
 روح وی مفضل لعل است و عالم همه مخلوق از دست پس قابلیت وی تنها چون توابع سایر موجودات
 باشد و بی تنگی اول و بیغیض ثانی است و فیض قدس ذاتی متوجه است ای بتوجه اول از دست

در بیان
 در بیان
 در بیان

متوجه است به بقیه مخلوقات بر قدر قوای ایشان پس وی کل موجودات هست و مراد است کل شئی
 هو کل و استر کل انکل و چه خوب است قول امام عبدالمطلب رضی الله عنه در مع وی علیه السلام
 و سلم گفته است یا و احد الیه سر و یاعین وجودی + و یاقیث الانام و یادی کل حیران + و چون
 قابلیت وی علیه السلام کل است و قابلیت سائر اکوان از مسلمان و نبیین و ملائکه مقربین
 و سائر اولیا و صدیقین و مؤمنین جزئی قاصر باشند هم از درک غایت رفیع و عظیم از حقوق ایشان
 شیع وی و چون دانستند و دریافتند این معنی را انبیا و اولیا نهادند و پس خود را بر در عقبه عالی و سه
 و نهادند تقابلاً بر زمین ندلت نزد محمد شامل وی و این است معنی اخذ عمد از انبیا که ایمان آرزوی
 و نصرت و سپارده اقبال الله تعالی و اذا اخذ الله میثاق النبیین لما ایتکم من کتاب و حکم ثم جاؤکم
 رسول مصدق لما حکم تنوین به و تنصیر نه الایه و تمامه اولیا و مقربین با علو شان ایشان ترقی
 و عروج می کنند گریه با تمسک بعبودت و تقوی علیه و سلم گفت جنید رضی الله عنه لبسته شده است
 بر روی خدا گریه در محراب نیست راه در آمد و در درگاه حق سجانه گریه از روی دینست مرتجعی را اگر آنکه
 بر روی پس وی و باشد تابع وی ظاهر او باطن تا برسد بخدا و اگر نمی بود این سدر میان دعوی میگردند
 اولیا بعد از وی آنچه دعوی کردند انبیا پیش از وی و اولیا از امت محمد یاقتند در باطن از خدا آنچه یافتند
 انبیا در ظاهر و باطن و نیافتند نبوت را از جهت انقطاع و ختم وی محمد علیه و سلم و حکمت دین
 آنست که انبیا یافتند آنچه یافتند از نبوت و آنچه تشریح نمودند از ادیان بازن خدا یا حکم وی عزوجل
 تعالی شانه تا آنکه ادیان ایشان منسوخ میگردد بطور دین محمدی زیرا که ادیان ایشان جزئی بود و دین
 محمد کلی و جز غالب نمی آید بر کل از جهت کلیت دین اوست که مبعوث است بکافه خلق و غیر وی از انبیا
 پس مبعوث میشدند با قوام مخصوص از جهت بودن دین ایشان پس قوت دین محمد قوت تمام
 عالم است از عرش و کرسی و لوح و قلم و افلاک و سماوات و زمین و کواکب و شمس و قمر و نار و هوا و آب
 و خاک و اشجار و معادن و حیوانات و جن و انس و هر چه پیدا شده است و پیدا خواهد شد و زیاده کرده
 شده است بر آن همه جمیع کبریا که مخصوص حقیقت اوست و آن معنی است که تعبیر کرده شده است
 انان بقیاب تو سین علیه و سلم نصیب نیست غیر او را انان نصیبی مگر بر قدر وسعت قابلیت
 وی پس فهم کن در باب آنرا در کم شود روی و لاحق گردان نفس خود را بوی آنچه حقوق قطره بدریاد کم

۱۱۱

در وی تافان نشوی بسعادت کبری و مکان زلفی و درین نکته سر خلیل امر نبیل است اگر گفتید
 کرده است حق تعالی برای آن فهم ترا و این بحقوق بجز محرمی اشارت کرده است سید اعانت
 اشجع ابن نعیش بن جمیل رضی الله عنه بقول خود خننا بجا وقت الانبیاء علی ساحله سفیر باید در آید
 ما در بیانی را که ایستادند انبیا بر ساحل آن زیرا که بحقوق حقیقی به شخص نمیباشد مگر کسی را که باید
 بعدوی و تلج گردد و در صورت معنی پس اولیا از کمال است محمدی لاجن اندوی صورت و معنی
 و در آئیده اند در بحقوق بخلات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم که ایشان لاحق شده اند محمد را
 حکما و تابع و لاحق اند بدان من حیث المعنی نه من حیث الصورة پس ازین جهت واقع شده اند
 بر ساحل بحقوق بشکل محمدی زیرا که ایشان متبع اند در حد ذات خود و تلج نیستند غیر خود را
 در صبرت سکن تابع اند در معنی و اولیا و تابع اند در صورت معنی و عنیا و حکما پس سیکه توفیق
 داده شد مرا و اگر که ملحق گردانند قطره خود را به بحر حقیقت محمدی باشد مرا و اسعادت کبری و کثرت
 زلفی و سزاوار است که بگوید آنچه گفته است قطب اوقات شیخ عبدالقادر سیلانی رضی الله عنه
 بر زبانت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قومی را مگر آنکه نهادم قدم خود را در موضع قدم وی مگر قدم
 نبوت که مخصوص است بجزرت وی صلی الله علیه و سلم پس کوشش کن که لاحق شوی بوی عرف
 شوی در دریای متابعت وی و تقنا الله و ایک لذلك و فصل در بیان سر سیمه وی صلی الله
 علیه و سلم بحسب او ذکر حرکتی که محمد اسم اوست صلی الله علیه و سلم در حدیث ابن عباس
 رضی الله عنهما آمده که گفت نشستم روزی در میان از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم منتظر
 بیرون آمدن وی صلی الله علیه و سلم پس بیرون آمد نزدیک شد به ایشان و شنیدند که ندا
 میکنند بیکدیگر پس سگویی یک ان الله اتخذ من خلقه ابراهیم خلیله سستی خدا تعالی گرفته است
 از میان خلق خود ابراهیم را خلیل و دیگری گفت ای عجب از کلام موسی کلمه الله خلیله دیگری
 گفت عیسی کلمه الله و روح اوست و دیگری گفت آدم برگزیده خدا تعالی او را پس سلام داد
 آن حضرت بر ایشان و فرمود شنیدم کلام شما از تعجب شما را و این همچنین است که شما می گوئید
 ابراهیم خلیل خداست و موسی بنی اوست و عیسی روح اوست و برگزیده خدا تعالی آدم را و انا و اگاه
 باشید و بدانید که من حبیب خدا ام و لافخر من عامل بادی محمد روز قیامت و لافخر من اول شافع

و چون در حدیث
 آمده که
 من حبیب
 الله و
 لافخر
 من
 محمد
 روز
 قیامت

واولی شفعم ملائحتن من اولی کسی امی جنابم حلقه بهشت را پس کشاده میشود در بهشت برسد
 من وی داریم آنرا و حال آنکه فقر او است باین اندو من اگر ما اولین و آخرین و ملائحتن و این حدیث
 جامع و صریح است کمال وی صلی الله علیه و سلم و فضیلت وی از کمال کمالا و فضلا صلوات الله و سلامه
 علیه و آله و تحقیق گذشته بیان عالم مکان بود کانت وی صلی الله علیه و سلم مقصود اینجا اگر
 بستر تخصیص او است صلی الله علیه و سلم با هم حبیب پس بدانکه مقام جنی اعلی مقامات کمالیست
 و بر تحقیق وارد شده است از حدیث قدسی حکایت عن الصادق کثر تخفنا فاجبت ان اعرف
 مخلقت الخلق و تعرفت الیهم فی عرفه و معرفت بهم و دوست دارم که شناخته مشوم پس بداند که
 خلق را و شناختن را خود پس این شناختند مراد توجیهی اولی نشان است که صادر
 شده است از جناب الهی در ایجاد مخلوقات همه فروع او نید و جمیع حقائق ظاهر شده است
 مگر بواسطه حب و اگر نبی بود حب پیدا کرده نمی شد خلق و اگر پیدا کرده نمیشد خلق شناخته نمی شد
 اسما و صفات الهی و خلق ظاهر نشده مگر بواسطه روح مطهر محمدی چنانکه معلوم شد پس اگر روح
 پاک محمدی نبی بود نمی شناخت خدا را پس احدی زیرا که پیدانی بود پس احدی پس حب و واسطه
 اولی است هر وجود موجودات را و بر تحقیق وارد شده است که حق تعالی در شب معراج با حبیب خود
 گفت بولاک لما خلقت الافلاک پس معلوم شد که حضرت محمد است مقصود بتوجهی بران
 معرفت کثر تخفنی و هر که ما سوا سے اوست عظمت است بروی او است اصل مقصود از حب
 و غیر وی همچو فراغت مراد را پس از نیت مخصوص گردانیده است او را حق سبحانه با هم حبیب
 نه غیر او را و محبوب گردانیده است وی سبحانه از امت وی آنرا که متابعت کرد او را بقوله تعالی
 قل انکمتم تجرون الله فاتبوننی بحبکم الله و رسولکم که ایشان مخلوقند از وی بحکم انما من الله لخلق
 من نور سے و این خصوصیتی است از خدا و امت محمد رانه غیر ایشان را از سایر امت حق تعالی
 انکار کرد بر کسیکه دعوی کرد از امام ماضیه که ایشان اجداد الله و اثبات کرد بحجت بر آیتان محمد
 زیرا که بر امت مخلوق است از پیغمبر خود و طعن است بوی و نیت حبیب جز محمد صلی الله علیه و سلم
 پس مخصوص گشت است وی بحجت و بدانکه حب علی الاطلاق رانه مرتبه ایست یک مرتبه
 در خالق و باقی در خلق پس مرتبه اولی در حق نامیده میشود و حب بے آنکه باشد حرکت مراد

اثر آنرا و چون حاصل شود آنحال در حسب حاصل شود ارادت و ارادت حقیقت خداست تعالی
 شانه اول مراتب حب در خلق میل است آن انجذبات طلب است بسوی مطلب و چون زیاده گردد
 رغبت نامند و چون زیاده گردد رغبت طلب گویند و اگر زیاده گردد طلب دین گویند و چون سخت گردد
 دین و دوام پذیرد صاحب گویند و چون قوی گردد و فرو بگذرد قلب و انس گیرد و برادر آنرا هوانام است و
 چون مستولی گردد و برادر گیرد دل را شغف گویند و آن بحیثیتی که فانی گردد و محب از نفس خود چون
 نمویزید و چنانکه فانی گردد از نفس خود و از فانی خود آنرا غم گویند و چون مستحکم گردد و پنج پذیرد و ظاهر
 و ممکن گردد فانی شود محب از نفس و از حبیب نیز بحیثیتی که شی و احد گردد و این حب مطلق است
 این را عشق گویند و این آخر مقامات است هر خلق را در حب وی گردد و در نیام محب و حبیب
 محب درنگ میگرد و هر یکی بصورت دیگری سبب آنکه تمکن میگردد و روح عاشق بصورت معشوق
 و معشوق میگردد و آن صورت روحانید بدل وی و تمخیل میگردد و فک و مفارقت و انفعال میان آن
 چنانکه گفته است رِق الزجاج ورق الخمر الابیات و این نه مرتبه خلق را حقیقی است اگر گفته نشود
 که خدا را است مگر آنکه وجود خلق همه بر خداست و اما حب و ارادت هر خدا را است حقیقت و مرتبه
 مرتبه دیگری است که ظاهر میشود در حق و خلق و نامیده میشود آنرا مرتبه جامع این را ادوی گویند و
 یکی از اسماء الهی و در دست که در تعالی دوست میدارد هر کرا اینچو اید از بندگان خود و دوست میدارد
 بندگان او را نسوت بیانی اندر بقوم بحیث و چگونه پس در مرتبه سرگشت و این نهایت مرتب
 عشق است در ظهور از جهت وقوع آن اگر جانبین و نیست چیزی که در خلق اعلا از مرتبه عشق
 از پیوند الله للبقده التي تطلع على الافئده فانهم وصل در کیفیت تعلق بجناب و عکوف بر باب و
 صلوات علیه و سلم بدانکه چون دوست داشت و بر حق جل و علا و شفیع گردانید او را برای خلق از
 قیامت که آن از لوازم قرب و عزت و محبت است و عام گردانید آنرا برای وی و نیست مرتب
 از خلق عموم شفاعت جز در صورتی که چون وی صلوات علیه و سلم معوث است بکافه خلق
 مقدم در اعی ایشان باشد و هر را می مسؤل است از رعیت و واجب است بروی رعایت اعمال
 ایشان پس واجب گردانید حق جل و علا بروی قیام مصلح ایشان در دنیا و آخرت و توفیق داد
 بدان از رحمت و عده کرد او را بوسیله که مقام محمود است در حقیقت نیست معنی بوسیله که بواسطه

و این کیفیت است
 در کتب معتبره

وصول بطلب و آن شفاعت است و در اینجا یعنی در امر تعلقی است که صورت وی در فرد و کس است
 است که در رفع منازل جهان است و میشد وی صلی الله علیه و سلم در آن و کرد میکند کمال را و معنی ظاهر
 باطنی و چنانکه آن حضرت واسطه جمیع خلایق است در بابیت در وجود و ظهور و در نهایت نیز واسطه
 شد از برای تعلیم مقیم پس نیست در ازل و ابد و اول و آخر و سلبه و واسطه است و علت وجود و وجود
 هر چیز که مرتزاست و هر موجودی است هیچ یکی غیر محمد صلی الله علیه و سلم است و علی آل محمد پس اول ذوال
 و لازم است ای طالب که متعلق شوی بجناب وی مستغفرت نشینی بباب و تا حاصل شود میل از
 هر دو طرف و هر دو جانب و چون تعلق کردی از حضرت وی صلی الله علیه و سلم که باشد بقیق و سزا
 در جنت فرمود یعنی علی نفسک بکثره وجود پس اسر کرد او را با عانت نفس خود پس بسجود سعی و طلب
 تا حاصل گردد مطلوب و تحقق شود مقصود اتم و اکمل و لهذا بود در باب اولیا و اکمل رضوان الله علیه
 جمیعین که تعلق کنند بجناب وی و بسایند جباه خود را بر باب وی و همیشه بود در باب اهل دین کمال
 و هر که خواست حق تعالی تکمیل و ایصال او را بمراتب علییه و چون حاضر میشود او بیکار رضی الله عنهم در
 بعضی از حضرات الهیه که ممکن است ایشان را که نیز کنند در آن حضرت بسوی محمد صلی الله علیه و سلم
 شتابی میکنند در توجیه مشاهده آن انوار الهیه بجناب جناب محمدی و حروف میکنند بسوی وی
 که حضرت الهیه با و ذائل میشوند و غافل میگرددند از هر چیز که تعلق نماید میکنند از احقاقک ایشان
 از کمالات الهیه که میکنند کمالات خود را از جهت تادب بجناب و حاصل میگردد در ایشان را کبر
 اینجالت از زیادت چیز که ممکن نیست و شرح میشوند در این بیننگام بسبع و بعد محمد
 چیز که مناسب قابلیت محمدی است که نیست در ذات هیچ احدی قوت آن و پوشانیده میشود در ایشان
 از خلعت های محمدی آنچه ممکن نیست حصول آن گری این طریق و این است فرادش ابو نعیم بن محمد
 بقولش خضاب کرا و تفت الانبیاء علی ساحله مراد این بجز شریعتی داشته که مخصوص است بر سب
 صلی الله علیه و سلم نه غیر و سب از انبیا سلام الله علیه جمیعین و لهذا کسیکه متعلق شد نسبت محمد صلی الله علیه و سلم
 و باطنی در آمد بقره حقیقت محمدیه را کمال ابداع محمدی صورتی و معنی و از ذکر و اشیا را از حق سبحان و تعالی
 حضرت بقا بلیت محمدیه چون دانستی و شناختی این معنی را پس لازم گری تخیل جناب او را و لازم گری در
 باب شریف وی اگر کسی در نمی یابیم کیفیت این تعلق را و ملازم است اینجناب عظیم را و چنانچه حاصل کنم

آنرا پس بدانکہ تعلق بجمہ صلی اللہ علیہ وسلم برو نوع است نوع اول تعلق صوری است باجمہ
 و این نیز دو قسم است قسم اول استقامت بر کمال اتباع بود یعنی کتاب سنت قول و عملاً
 و اعتقاد هر آنچه آید ایچہ بر آید ابوحنیفہ و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رضی اللہ عنہم اجمعین زیرا کہ
 واقع شدہ است اجماع علما محققین کہ این آئینہ اہل حق اند و فرقہ ناجیہ نشاء اللہ تعالیٰ روز قیامت
 ایستند و کمال این قسم از اتباع صورت در آنست کہ اہتمام کنند بر فعل غرائم امور و میل نکنند بر حسن
 زیرا کہ حق سبحانہ امر کردہ است پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم بر ارتکاب غرایم و فرمود فاصبر كما صبر
 اولو العزم من الرسل و اولو العزم پنجتن اند کہ مذکور اند تصریح درین آئینہ شرع کہم اللہین ما وصی بہنما
 و الذی اوصینا الیک و ما وصینا الیہ ابرہیم و موسیٰ و عیسیٰ ان اقموا الدین و لا تسرفوا لانیہ پس نوع و اہتمام
 و موسیٰ و عیسیٰ و محمد صلی اللہ علیہ وسلم علیہم و علیہم اولو العزم اند و بیاید تابع کامل الاتباع را کہ
 بیاید و الفتا کہند غرایم امور را و میل نکنند بر خصیص و تسہیل کہ این مقام سلام است و ما میخواہم بر
 تو چیزے را کہ می خواہم برای خود از مقامات تہرب و صدقیت و شرط آن اتباع منی است
 صلی اللہ علیہ وسلم در ارتکاب غرائم امور و قادر نمیشوی بر ارتکاب غرایم امور چنانکہ باید و منزدگ
 بعد از معرفت انفس و عادل وی نمی شناسی از انکہ بواسطہ شیخے از اہل اللہ کہ راہ نماید تر ابدان و
 بشناسند ترا انچہ لائق است بحال تو در ہر زمان از اعمال و احوال و بود آن حضرت در ہر ایتام
 کہ تعبد میکرد و بنجار حرام کثیرہ و چون نہایت رسید و عظیم شد شان وی ترک کرد و تعبد رخا و
 خلوت را و باقی سے مانند با اصحاب خود تمام سال در اسیح عشرہ آخر از رمضان و بہ تحقیق نسب یاند
 و نمی شناسد طالب چیزے را کہ لائق بحال است مگر بواسطہ شیخے مرشد کہ راہ نماید تر با بواسطہ
 جذب الہی کہ کشف کند او را از ان نیست کلام ما با مجذوب و کلام ما با نست ای عاقل طالب اتباع
 محمدی پس بیاید ترا کہ سے کنی و طلب شیخے کہ راہ نماید ترا بر معرفت خدا تعالیٰ وی مرترا از او
 چون واقع شوی بر ان پس مخالفت کن امر او و مفارقت کن از وی اگر چه پارہ پارہ کند
 ترا بلا و حذر کن کہ بیفرمانی کنی او را یا بہ پوشے از وی چیزے از کار خود و اگر قضا کردہ باشد
 خدا تعالیٰ بر تو بہ معصیت باید کہ عرض کنی آنرا بر شیخے تا سعی کند در دفع آن مقتضی عبادات کردن
 یا چہ سے شناسد ز امر تو یا شفاعت و التجاہد بگاہ حق تعالیٰ تا از او کند دفاعت آن نہت را از تو

و اگر اتفاق نیفتد وقوع تو بر مردی از اهل الله لازم گیر طریقه اهل الله را و جمله طریق اهل الله
 چهار چیز اندیکه فراغ قلب و خللی بودن آن از میل باسوی الله در دنیا و آخرت دو اقبال علی
 کلمه بوجه محبت منزله از حلال بی فتور و عدم انتفات و طلب هم من سوم دوام مخالفت نفس در هر
 طلب کند از مسوری که متعلق است باصلح وی و اعظم مخالفت نفس ترک باسوی الله است نظر ای
 و علیا چهارم دوام ذکر کردن مر خدا را نظر بجلال و جمال وی خواه ذکر رسان باشد یا ذکر کلی یا ذکر
 روح یا سر یا مجموع چنانکه در موضع خود ذکر کرده شده است قسم دوم از نوع اول که تعلق
 صویسه است آنکه متابعت کنی آن حضرت را صلوات الله علیه و سلم بشدت محبت تا بیایی ذوق
 محبت نور او را در تمام وجود تو و سیگویشی رخ بخدا سوگند که من بیایم محبت ویرا صلوات در دل
 و روح و جسم جان خود در سر خود بر مسوی مسوی خود چنانکه بیایم سر بیان آب سرد را در وجود خود چون
 نوشتم آب سرد پس از تشنگی سخت در حر شدیدی و محبت آن حضرت صلوات من عین است به هر کی قال

الله تعالی التبیانی اونی بالموئین من انفسهم و قال صلوات الله علیه و سلم من یومن احدکم حتی یؤمن
 احب الله من غنمه و بالود و لده پس اگر نیایی تو در خود این محبت را که کف کردم ترا بدانکه تو نماز
 ایمانی پس آنقدر که تا تو بکن از گناهان خود و موع شود دوام ذکر نبی صلوات الله علیه و سلم و تاداب
 و زیباوی باجانبان زانچه نمی آرزو باید آنکه نیایی آنرا پس حشر کرده شوی با وی زیرا که در ۱۰۱
 صلوات الله علیه بسط المبرتن من احب و به تحقیق دانستی آنچه ذکر کردم مر ترا که نوع اول که آن تعلق
 صدیقی است بجناب نبوی صلوات الله علیه و سلم حاصل میگردد و دیگر بقیام بر ظاهر شریعت و سلوک
 نرم ریت و دسترسال در محبت وی بکلیت و تعظیم شان او در سر و علانیت و از جمله تعظیم و
 صلوات الله علیه و سلم در رب باصحاب اهل بیت است بجهت تعظیم الله تعالی در محبت ایشان و تاداب
 با ایشان حق تاداب در الله المواتق و الهادی و حاصل نوع ثانی که تعلق معنوی است بجناب محمد
 و آن نیز دو قسم است قسم اول دوام استحضار آن صورت بلیع المثال و اگر هستی تو که به تحقیق
 دیده وقتی از اوقات در خواب و تو مشرف شده بدان پس استحضار من صورتی را که دیده در نیام
 و اگر ندیده هرگز مشرف نشده بدان استطاعت ندارد که استحضار کنی آن صورت موصوفه
 با این صفات را بعینها ذکر کن او را و در دفترست بروی صلوات الله علیه و سلم و باش در حال ذکر و

و این سخن را
 حق شنوی

و این سخن را
 حق شنوی

حاضر است پیش در حالت حیات وی بینی تو اورا متادب با جلال و تعظیم و محبت و حیاء آنکه سوسه
 صلا اشر علیہ وسلم سے بندگی شنود کلام ترا زیر اگر وی تصفت است بصفت اشر تعاسے
 و کمی از صفات الهی آنست که انا جلیس من ذکر نے مر پیغمبر صلا اشر علیہ وسلم نصیب فرماست
 ازین صفت زیرا کہ عادت وصف او و وصف معروف اوست سبحانہ و وی صلا اشر علیہ وسلم امر
 الناس باشتر تعالی است و اگر تکی توانی بود نزد وی این صفت و ہستی تو کہ زیارت کرد روز سے
 قبر شریف اورا و دید روضہ عالیہ و قبور پیش اورا آنحضرا کن دزدین خود آن حضرت سینہ را در گاہ
 ذکر کنی اورا و در بغرت بسر و باش چنانکہ استادہ بر قبور شریف وی با جلال و تعظیم تا آنکہ شایع
 کنی روحانیت اورا ظاہر او باطن او اگر نیستی تو کہ زیارت کردہ قبر شریف اورا و مزیدہ مؤمن حضرت
 در روضہ منورہ اورا پس دایم بغزست صلوٰۃ و السلام بروی و تصور کن کہ وی می شنود سلام
 ترا و باش در حال تادب جامع اشر تا برسد صلوٰۃ تو بروی در نیحالت حضور قلب نزد و سے
 و جمع ہمت را اثر سے عظیم است و شرم دار از آنکہ ذکر کنی اورا تا بغزستی بروی درود تو مشغول
 بغیر و سے باشد صلوٰۃ تو در حکم جسم بے روح و سر علی کہ میکند اثر اجداد را اعمال منوط باشد
 بحضور قلب صورت آن عمل زنده است و اگر منوط بغفلت و شغلی خاطر تغیر باشد نیست جسم
 بے روح است از خجبت فرمودہ است آن حضرت صلا اللہ علیہ وسلم انما الاعمال بالنیات
 و میگوید شیخ رضی اللہ عنہ شنیدم از سید و شیخ اشبح سہیل الحرفی قدس سرہ روز سے کہ
 میگفت چون ہما در میگردد از بند و عمل نہ تقارن نیت در ابتدا و بنحو اہدیان وجہ اشر را باید
 کہ نیت کند بعد از شروع در عمل و یہاں شد این مانند فتح روح و اگر نیت کرد قبل نیت قبیح از آن
 تو بہ کرد در اثنای عمل و نیت کرد صالح غیر آن نیت قبیحہ آن نیز نافع است هر اورا در حسن صورت
 عمل و میگردد وی عمل حتی کامل و تحقیق است گفتہ است وی رضی اللہ عنہ در آنکہ گفتہ است چون
 دانستی آنچه ذکر کردیم مرتکب قسم اول از تعلق معنوی استحضار سورت شریف اوست با نیت متعلق
 است بوی و با علامت و مداومت تعلق بیان بہ حیثیت و جلال و عرب و کمال ہیں لازم ذکر آنرا
 کہ در دست سعادت کبر سے و مکانت زلفی و اشد الموفق شوقانی از تعلق معنوی استحضار حقیقت
 کامل موصوفہ باوصاف کمال وی کہ جامع است میان جمال و جلال و تجلی باوصاف حد اعلیٰ

متعال مشرف بنور ذات الهی در آبا و ازیال محیط کمال خشی و خلق مستوعب بهر فضیلت و جلالت
 صورت و معنی حقیقت و حکما عینا و شهادت و ظاهر او باطن او نمی توانی که استحضار کنی این همه را تا آنکه
 بدانی که وی صلی الله علیه و سلم بزین کلی است قائم در حقائق وجود قدیم و حدیث پس او است
 حقیقت هر یک از جبهتین ذاتا و صفاتا زیرا که وی مخلوق است از نور ذات جامع اسما و صفات
 و افعال و آثار از احکما و عینا و از اینجا گفته است حق جل و علا در حق وی تم دلی فکالی مکان
 قاب قوسین او ادنی و من فرود آرم برای تو حقیقت معنی این آیه شریفه مصحفه از کمال است
 ضیق او را در مثال که تصور کنی آنرا در ذهن بیدین این مثال تحقیق معنی آنرا از انشا الله تعالی
 بدانکه وجود همه مانند دایره است مقسوم بر نصف محیطی که میگذرد بر مرکز دایره پس نصف علی
 از آن مستقیم بود قدیم و واجب الوجود حق بزرگ و منزه است از تقسیم و انقسام و نصف
 اسفل از آن مستقیم است بود محدث و ممکن و خلق پس بر نصف از دایره قوس است و خط
 واحد و تر آن قوس پس خط و تر قوس دایره است و بوی قوس میگذرد بر نصف نامیده میشود
 که این خط و تر است قاب قوسین و بدانکه مقام محمدی جامع است مرکبات الیه و کمالات
 خلقه را صورت و معنی این صورت دایره وجود نبالی است ^{اعلی} و بودن آن حضرت
 برزخ میان حقیقت حق و حقائق گوینده بحجت ^{اسفل} آنست که در سه
 حقیقت الحقائق است و فوق است و از نجات مقام و سه در شب معراج عرش آمد
 و عرش غایت مخلوقات است و قوس عرش مخلوقی نیست پس مخلوقات همه تحت آن حضرت
 است و پروردگاری فوق و تر و ولایت است و پس برزخ شد آن حضرت میان حق و خلق
 بصورت محسوسه چنانکه برزخ بود معنی زیرا که او است موجود از حق و خلق موجود اندازد که
 پس او نصف است بر هر دو صفت از هر دو جهت صورت معنی حکما و عینا پس چون
 دانستی چیزی که ذکر کردم ترا آسان کرد استحضار کمال محمدی چنانکه هست انشا الله تعالی
 تمثیله آنکه حقیقت محمدیه صلی الله علیه و سلم ظهوری است در هر عالم لائق بحال آن عالم
 پس نیست ظهوری در عالم جسمانی ظهور او در عالم ارواح زیرا که در عالم جسمانی است
 و گنجایش ندارد چیزی را که گنجایش دارد و عالم ارواح نیست ظهور او در عالم ارواح ظهور او

در عالم تنی

در عالم معنی زیر اگر عالم معنی الطیف است از عالم ارواح و اوسع و نیست ظهور او در عرض مثل ظهور او
 در سماوی و نیست ظهور و سے در سماوات همچو ظهور او از زمین عرش و نیست ظهور او از زمین عرش
 همچو ظهور او جسماندر فوق عرش آنجا که نیست در وی این و نه کیفیت پس در هر مقام اعلیٰ عیب باشد
 ظهور او اکمل و اتم از مقام ازل و هر چه ظهور را جلالتی و پستی است بقدر محل تا آنکه بنیای میشود
 به محلی که استطاعت ندارد که ببیند او را در وی هیچ کی از انبیا و اولیا و این است معنی قول
 وی صلعم لی مع الله وقت لا یعنی نیت غیر ربه و در دوایتی لی مع الله وقت لا یعنی نیت ملک
 مقرب و لاجنی مرسل پس بلند دارمیت خود را ای برادر من تا به بنی او را در مطا هر علیا به معاونت
 حقیقت کبر سے قائم مقام فائز و صیت میکنم ترا ای برادر به و ام ملاحظه صورت و معنی او را اگر چه
 باشد تو مشکلف و مستحق پس نزدیک است که الفت گیرد روح تو بوسے پس حاضر آید ترا و سے
 صلوات علیہ وسلم عیالاً و یالی ما در او حدیث کنی با و سے و جواب دہ ترا وی و حدیث گویند با و
 و خطاب کند ترا پس فائز شو سے بر وجه صحابہ خطاب در حق شوی بایشان انشاء الله تعالی
 و وصل ملازمت حضور آن حضرت شرفه در و ام شاید آن صوب لطیفه با معانی غیره خیفه
 اگر چه به تصور و تخیل و تفکر باشد مگر عکوف بر جناب غرض و موجب وصول بدرگاہ قربت است
 ایامی بنی تو را در صلعم کمی گوید وی اصدق القائلین است اکثر کم علی صلوة اقر کم یعنی
 بیشترین شمار و گویند به بر من نزدیک ترین شماست از من و این بجهت آنست که بعضی اطلاق
 میکرد و خاطر و سے بجمال آن حضرت صلعم پس عاشق می گردد دل وی بر صورت روحانی وی پس
 قریب میگردد بوی پس می باشد نزد وی و با وی و الموضع من احب و اینها نکته دیگر است که در حدیث
 از و سے صلعم آمده است که فرمود داعی چون دعای کند بر او مومن را می گویند مر او را ملائکه و
 مثل ذلک و خلاقی نیست در آنکه دعای ملائکه مقبول و سجا است پس صلوة میفریب من
 بر پیغمبر خدا صلعم و صلوة میفرستد بروی حق سبحانه پس صلوات باز میگردد و صلوة وی بفرستد
 و در و حق سبحانه برو سے و از رحمت وارد شده است در حدیث من صلوات علی واحد صلوات
 علیہ و صلوات از اینجا حاصل میگردد و معنی را حقیقت قرب و عشق کرده میشود بادی و چون باشد
 این شیخه صلوة زبان پس چه خواهد بود نتیجه صلوة بقلب روح و سر و نیست صلوة مگر قرب

و صلوات
 ملازمت حضرت
 این حضرت صلوات

واجتماع و امتثال و اقبال چنانکه وارو شده است در لغت و چون نتیجه عمل ظاهر که صلوة و نماز است بعدی معلوم این باشد که قرب بیکانست در حقیقت نتیجه عمل باطنی و آن تعلق و اقبال و دوام استحضار صورت و معنی چه خواهد بود و آن قرب بیکانست است و آن قرب است فی حقیقت صدق عند ملک مقدر نشانه آن است و نه کیفیت فائز اشارت بدان که ولی کامل هر گاه زیاده بگیرد و معرفت او خدا ساکن بگیرد و ثابت باشد و از او مرود وجود او از ذکر که که فراموش نمیکند او را و چون زیاده بگیرد و معرفت او در میان او صلوات الله علیه و سلم منقطع میگردد و ظاهر بگیرد و بروی آثار نزد ذکر آن حضرت که معرفت ولی پنجاه مرتبه قدر قابلیت ولی و محنت و مقام او که در خدا دارد پس ساکن بگیرد آنند و معرفت او بر رسول خدا سرسیت از معرفت خدا بر قدر قابلیت نبی صلوات الله علیه و سلم پس از محبت طاقت ندارد که ساکن و ثابت ماند و ظاهر گردد و بر او سے آثار زیرا که آن از فوق امور دوست و چون زیاده می شود مبر ولی بر معرفت می باشد کاملتر از غیر خود و متمکن تر در حضرت آید و داخل در معرفت خدا علی السلام اشاره از خصائص نبی است صلوات الله علیه و سلم هر که بیت او را از اولیاء در تجلیات از تجلیات الیه نوبه میکند خلعتی از خلعت کمالیه و تصدیق کند آن حضرت بآن خلعت بر سر او آن خلعت بر سر او پس اگر باشد برای قوی که ممکن است پوشیدن آن بر نور و الا ذخیره بگیرد و بر او را و می پوشد آنرا و قیامت که قوسه شود و مستعد گردد در دنیا و الا در آخرت پس کسیکه حاصل گردد مراد بر آن خلعت و پوشد آنرا یا در دنیا یا در آخرت پیدا باشد او را از نبی صلوات الله علیه و سلم این قوت پس هر که نبی بنید آن ولی را در تجلیات و تجلیات و بر دست آن خلعت بنویس پس آن ولی می پوشد آن خلعت را و تصدیق میکند بآن از جانب آن حضرت بر سر آنانی و فرود می آید مر آن ولی از مقام محمد صلوات الله علیه و سلم خلعتی کامل تر از آن خلعت عموماً آنچه تصدیق کرد بدان پس اگر ممکن باشد که بنید او را در حال بستگی بعد از آن سے پوشد آنرا خلعت و حاصل میگردد مراد از خلعت دیگر همچنین ثانی نهایت تصدیق کرده دست این رحمت محمویه و جایز است بدان سنت محمدی صلوات الله علیه و سلم ازل نزدیک رفتن حق تعالی مراد از محمد بر انبیا تا آنکه یا نشند بآن مقام نبوت که گواه است و دستهای اولیا از یافتن آن زیرا که سوره اولیا

۱۰۰

مراود اولیٰ وقع نشده است مگر بعد آن روایت در غیر آن محل از نخبه یافتند انبیا صلوات الله
 و سلامه علیہم اجمعین در وجه سعادت را که نیست مگر غیر ایشان را زیرا که ایشان
 اول کسانی اند که دیدند او را در اکمل خلقت که مراد راست و همیشه است این فتویٰ
 و آب و مسی و عادت و مسی مرسانگسائی را که مسی بنده او را از اولیای علی ابوالابین

خاتمه لطیف

پس از حمد خالق کردگار و نعت سیدالارباب و اول انصار و انتخاب اخبار برضما کرار با
 صدق و صفای و بحجاب محدود لا برهن باد که دین آوان فیتن اقران بیاسنج فیتنا
 ربانی و عون عنایت سبحانی نشخه منزل اسقام زرع ذلیل دروغ الام سفاهت و جہل
 سرچشمه حصول سعادت ابدی سرمایہ وصول دولت سزای کلید گنجینه ہزار معرفت مفتاح
 ابواب صفوت و رسالت جلد دوم کتاب سعادت انتساب مدارج النبوت
 جامع حالات خاتم النبیین و عاری کینیا شت شفیع المذنبین از ابتدا خلقت
 عمل و ولادت و شہادت و ذکر نسب شریف و کفالت عبدالمطلب و موت وی و اعان
 ابوطالب مراد او و سفر کردن وی صلوات اللہ علیہ و سلم ہمراہ ابوطالب بجانب شام
 و شناختن بحیرار اہلبنوت و سہ را بجلائات و نزول ج خدیجہ رضی اللہ عنہا و ذکر
 بنای کعبہ و بدو و سہ و ثبوت بنوت و ظهور دعوت و اذیت کفار و ہجرت کردن صحابہ
 بجانب حبشہ و فوت ابی طالب و موت خدیجہ و رفتن آن حضرت صلوات اللہ علیہ و سلم
 بجانب طائف و بیعت بن و انصار عداوت ابن اشرار بران سید انصار صلوات اللہ علیہ و سلم
 و رسیدن انصار و اثبات باعتراف ہجرت و رسیدن بکربنہ مطیبہ بیعت و سلامت و این
 در چهار باب بتوضیح و تصریح تمام رقم بندہ برگزیده و دیگر حالات غزایا و نہایا ضمناً و کلاً
 و تفصیل بحسب موقع و مقام حسن بیان آیاتہ ما بحکمت است بس ناورد و شکر و در بیان
 حال عظمت اشمال حضرت رسالت پناہی و اصل آلاک انما سہ الہی کہ بر رسول مقبول صلی اللہ
 علیہ و سلم ہوا حسان و انعام فرمودہ و پراہت مرحومہ اش چہ رسان رحمت نمودہ و ابواب

راحت گشوده و حق را از باطل و کفر را از ایمان و هدایت ممیز و ممتاز فرموده از تصنیف
 بیایع علوم معقول و منقول حاوی فروع و اصول افضل انفضلا علم العلماء قدوة السالکین
 زبدة المعارفین حضرت مولانا شاه عبدالکحیح محدث دہلوی قدس سرہ العزیز تصحیح
 سماکن در مطبع فیض مجمع علماء و کلماء دہلی ہنسی نول کشور مقام لکھنویاہ فروری
 ۱۳۸۵ھ مطابق ماہ ربیع الاول ۱۳۹۷ھ ہجری بمسن انطباع رونق تازه یافتہ و جلد اول
 کہ محتوی بریازوہ باب متضمن حال عظمت اشمال حضرت رسالت است صلوات اللہ علیہ و آلہ
 و سلم در ماہ نومبر ۱۳۸۷ھ مطابق ماہ ذیقعدہ ۱۳۹۷ھ ہجری منطبع گشتہ بود و دست بدست
 فروخت گردیدہ چونکہ نسخہ صحیحہ جلد دوم بہم نہ رسیدہ بود چندی تعویق دست داد پس از
 تقویت نسخہ صحیحہ قلمی جلد ثانی بہر سیدہ جلد ثانی نیز بحیثیت طبع درآمدہ شایع پذیر گردید
 شائقان و تاجران را اختیار است کہ مجموعہ ہر دو جلد علیحدہ علیحدہ خرید نمایند فقط

حیثیت القاری - حسین سائلہ عماد القرآن
 القاری و مسائلہ بیان البزیر للذہبی شامل ہے۔
 عمدہ طب - مشہور علی بن مریم مولانا محمد سائل
 دہلوی کا۔

نور الفوائد معرون - تراویح و معنی مولوی نور الدین صاحب
 شواہد النبوة - امین سیر و اخلاق حضرت خیر البشر اور انکا
 اول اطہار اور صحابہ کبار اور ازواج مطہرہ کے تذکرہ میں
 ازاد عہد الرحمن۔

معارج النبوة - بیان شریف احوال حضرت خاتم المرسلین
 برمی سستہ کتاب ہے از ملا حسین الدین کاشی
 شرح سفر السعادت - مثنوی اور احوال شریفہ کے
 اردو سے امدادیشک کے جسکے پہرے باب ہیں ا۔ درمیان چکر

۲۔ در نماز حضرت - ۳ صیام الیقینی ۴۔ حج الیقینی ۵۔
 ذکر الیقینی ۶۔ در معلوم احوال معاش حضرت معصومہ
 مولانا عبدالحق دہلوی
 جامع طبیبی - احوال مسرور عالم صلے اللہ علیہ
 وآلہ وسلم میں از شاہ طیب نعمت اللہی۔

فقہ و فنیہ مذہب اہل سنت و اردو

راہ نجات - مسائل صوم و ہلوتہ مع طریقہ انکسار معصومہ
 حافظ محمد علی۔

مصباح الجنتہ - مؤلفہ مولوی کریم علی۔
 حقیقۃ الصلوٰۃ - مع رسالہ شبے نماز ان نماز و ذکر
 فضائل و اجر و ثواب۔

در مختار - ترجمہ اردو فقاری فقہ کا ترجمہ مولوی محمد علی
 بھوری و مولوی محمد احسن بریلوی مراد آبادی
 کشف الحاجات - نیز مولانا محمد علی دہلوی مولانا محمد علی

ہزار مسائل - مجموعہ ہفت جلدوں میں مولانا محمد عبد اللہ بن مسلم
 ۱۔ ہزار مسئلہ - ۲۔ مسائل ثمانیہ - ۳۔ عمدہ و سی مسئلہ
 ۴۔ مناقبات باری تعالیٰ - ۵۔ طیب شریف - ۶۔
 نو نامہ - ۷۔ چہل مسائل۔

شرح محمدی - منظوم عقائد اہل سنت و مسائل فاروقیہ
 مولانا محمد خان قندھاری۔
 تہذیبہ الفقہ القلین - مسائل امین معصومہ مولوی سید محمد
 محمد طیب و امین محمد تقی۔

حیرۃ الفقہ - مسائل مشککہ کے جوابات امتحانی
 مؤلفہ سید ابراہیم حسینی۔
 جواب المسائلین - مؤلفہ مولوی اعلیٰ محمد۔
 انکھار الحقیقت - بعض مسائل فقہ کو حل کیا ہے۔
 تحفۃ المؤمنین - تصنیف مولوی قربان علی۔

نور اللہادیہ - ترجمہ شرح وقایہ درسی فقہ حنفیہ کی کتاب
 جلدین اولین عبادت میں مترجم مولوی عبدالامان
 ایضاً - جلدین آخرین معاملات میں

کنز الدقائق - اردو سے بہ تحفہ امین معصومہ مولوی محمد علی خان
 احسن المسائل - ترجمہ کنز الدقائق مترجم مولوی محمد علی
 رسالہ جاریہ باب کا ترجمہ مسائل فقہیہ معصومہ و ترجمہ
 مولوی کلاہیت احمد

چہل مسائل فقہ - معصومہ مولوی محمد ابراہیم حسینی بنگلوری
 جوابہ اشرفیت - نیز مولوی اشرف علی خان۔
 صراط الاسلام - صراط النجاة مسائل فقہ حنفیہ۔
 شہادۃ الہدی - سربراہ تمام المسائل کا بیان اللہ جل جلالہ میں جن خان
 شتوی تراویح۔

و ازادہ مجلس - ریاض الازاری فی دیوان
 سید ابراہیم مولانا مولوی محمد عبد اللہ بن محمد بنوری۔

۱- در ہی مشی - ۲- تصنیف تصنیف
 ۳- تصنیف توفیق - ۴- و سایر سرانجام
 تصنیف ادب قرآنی -
 انوار محمدی - بیان اختلاف فرق اسلام تصنیف
 محمد امیر اکبر آبادی -
 شرح چهل حدیث - تصنیف محمد علی -
 مجموعہ - ذمات نامہ تصنیف تصنیف حضرت بلال
 تصنیف حضرت ابی طیبہ - نبوت نامہ معدون - جلیہ تصنیف
 مولود شریف منظوم - اور زاملی بہار -
 مولود شریف شہید شری - در فتح خط از مولوی غلام اکرم
 میلا و مصطوی - روایات اگلیہ تصنیف مولوی حسین
 طارقہ میلا - در نظامی عبادت حضرت خورشید علی رضوی
 نسبت نامہ - رسول قبول حال نبوت سے ذمات نامہ -
 تاریخ دینہ - مجربہ بید القلوب ترجمہ مولوی عبدالحق بریلوی
 نور نامہ و شامل نامہ - نور محمدی اور شامل کا بیان -
 خدا کی رحمت - مجال مدینہ حضرت علی المرتضیٰ علیہ السلام
 اسرار نبوت - و فضائل نبوت - و غیر البیان و تفسیر
 یہ تین کتابیں تصنیف مولوی محمد طیب الدین ہیں -
 محامد خاتم النبیین - تزیینات محمد امین مولانا شمس الدین
 سرور القلوب - علی ذکر البیوت - جو خوب پیچیدگی
 مولانا مولوی محمد تقی طینان -
 گلہ سہہ محسن - در محامد پیچیدگی شامل رسائل -
 ۱- بیخ غر اللطین - ۲- مجلس نبوی - ۳- شہوتی بیخ علی
 ۴- سر پای رسول اکرم - مولانا مولوی محمد محسن -
 محمد مجتبیٰ - در فضائل پیچیدگی تصنیف مولوی محمد الدین محمد
 حالات ہنگامہ - حالات ہنگامہ گلاب و سلی مولانا
 نقی میر نصیر الدین بگرامی -
 حضرت نبوت - نسبت پیچیدگی تصنیف مولانا
 رموز القرآن - ذمات قرآن کا بیان مولانا
 محمد حسین علی اتقی شاہ جہانپوری
 آثار محشر - علامات قیامت کا حال -
 صبح کا ستارہ طلوع نبوت و فتح قرابت مولانا
 قیامت نامہ - نبوت نامہ - مولانا مولوی خواجہ
 انعام قیامت -
 اکسیر ہدایت - ترجمہ کبریا و سعادت ترجمہ مولوی غلام
 مذاق العارفین - ترجمہ ایما و العظوم کامل و جامع
 ترجمہ مولوی بشارت طینان -
 ہدایہ لکھنویں - اہل شہادۃ الحسنین - مولانا
 مولوی محمد حسین الدین شہیدی -
 تحفہ ورود و عقبہ بکیر الکلام - مولانا مولوی منظور
 رسالہ کسب الانبیا - تصنیف مولوی نور الحق -
 شجرہ طہرا - اسکا کردہ امام علیہ السلام حضرت
 مولوی ہادی علی خوشنویس لاکھنوی -
 وہ مجلس منظوم - معرکہ شہادت گلاب علی اتقی شہیدی
 چودہ مجلس -
 جنگ نامہ گلاب -
 وہ مخزن مصائب کربلا تصنیف حکیم سعد خان
 مجموعہ توشیحہ - در ذمات انبیا و اہل بیت
 ذمات نامہ - بجاک مسائل چنانچہ تالیف مولوی محمد
 عین البکا - معدون - وہ مجلس مع رسالہ شاعر
 مشہور - چہل مجلس تصنیف نواب سعید علی
 مجموعہ نوادہ نامہ - شامل چند رسائل ذیل -

۱- در ہی مشی - ۲- تصنیف تصنیف
 ۳- تصنیف توفیق - ۴- و سایر سرانجام
 تصنیف ادب قرآنی -
 انوار محمدی - بیان اختلاف فرق اسلام تصنیف
 محمد امیر اکبر آبادی -
 شرح چهل حدیث - تصنیف محمد علی -
 مجموعہ - ذمات نامہ تصنیف تصنیف حضرت بلال
 تصنیف حضرت ابی طیبہ - نبوت نامہ معدون - جلیہ تصنیف
 مولود شریف منظوم - اور زاملی بہار -
 مولود شریف شہید شری - در فتح خط از مولوی غلام اکرم
 میلا و مصطوی - روایات اگلیہ تصنیف مولوی حسین
 طارقہ میلا - در نظامی عبادت حضرت خورشید علی رضوی
 نسبت نامہ - رسول قبول حال نبوت سے ذمات نامہ -
 تاریخ دینہ - مجربہ بید القلوب ترجمہ مولوی عبدالحق بریلوی
 نور نامہ و شامل نامہ - نور محمدی اور شامل کا بیان -
 خدا کی رحمت - مجال مدینہ حضرت علی المرتضیٰ علیہ السلام
 اسرار نبوت - و فضائل نبوت - و غیر البیان و تفسیر
 یہ تین کتابیں تصنیف مولوی محمد طیب الدین ہیں -
 محامد خاتم النبیین - تزیینات محمد امین مولانا شمس الدین
 سرور القلوب - علی ذکر البیوت - جو خوب پیچیدگی
 مولانا مولوی محمد تقی طینان -
 گلہ سہہ محسن - در محامد پیچیدگی شامل رسائل -
 ۱- بیخ غر اللطین - ۲- مجلس نبوی - ۳- شہوتی بیخ علی
 ۴- سر پای رسول اکرم - مولانا مولوی محمد محسن -
 محمد مجتبیٰ - در فضائل پیچیدگی تصنیف مولوی محمد الدین محمد